

JRH

IRAN HORSEY

Iranian Leading Equine Agency

ایران هورسی: مجله اینترنتی اسب و سوارکاری

شماره ۷- ۱۵ آذر ۹۶



IRH

IRAN HORSEY

Iranian Leading Equine Agency

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مجله اینترنتی اسب و سوارکاری

سال نخست / پائیز ۹۶ / شماره ۷

صاحب امتیاز:

ایران هورسی (مهدیار پیرزاده)

دبیر تحریریه: احسان فکا

تحریریه: گروه نویسندگان

طراحی: آتلیه گروه سپنج

سازمان تبلیغات و آگهی ها: ۰۹۱۲۶۹۳۵۲۹۱ و ۴۴۲۳۳۱۲۳

این مجله رایگان است و رایگان خواهد ماند.

لازمه ی استفاده از مطالب و تصاویر این نسخه، به هر شکل و ترتیبی منوط به اخذ مجوز از "ایران هورسی" است و نقض آن پیگرد قانونی دارد.

همچنین هرگونه بارگذاری محتوایی این مجله بر روی اپلیکیشن های موبایل و فروش بی دی اف این مجموعه ممنوع است.

- [۴] سخن نخست | درباره ش حرف بزن
- [۶] نقد | اسب ما، اسب دیگران
- [۱۰] داستان | سلتیک، فرزند باد
- [۱۸] گفتگو | دکتر احسان ترکی
- [۳۲] بازخوانی یک پرونده | سعید ساعدی
- [۴۱] گفتگو | فائزه غروی

عکس های این شماره که در گفتگوی خانم فائزه غروی کار شده است از دریچه دوربین این عاسان میدان: امیرحسین مقدم / بهداد شیرمحمدی / ایلیا محمدی / سعید امجد / قاسم حسینی به روی دیوار نگارخانه مجله ما نشست است. دست مریزادشان

عکسهای گفتگو با دکتر احسان ترکی نیز توسط شخص ایشان به دست ما رسیده است.



پیشکش:

هفتمین شماره ایران هورسی پیشکش به استاد نور محمد حبیبی، پاسداشت حضور چندین ساله‌اش در سوارکاری ایران، اسب‌دوانی و پرش و درس‌آز. سواری که شاید در زمانی خود می‌توانست هنوز در میدان باشد اما میدان را به سراگیم، پسرش بخشید و بسیار بسیار سوار دیگر که هنوز جنس و شکل سواری‌شان را وامدار این بزرگانند. دود سوارکاری ما هنوز از کنده‌ها بر می‌خیزد.

عمرشان دراز و سلامتی‌شان مدام

درباره‌ش حرف بزن

سخن نخست مه‌دیار پیرزاده



مراودات حرفه ای و کلاس اجتماعی و غیره را خودشان بلدند که حتی اگر هم به تمام اینگونه بود، باز هم می بایست در توسعه آن آستین همتی بالا زده می شد که نشد!

حالا به مدد شبکه های اجتماعی دوست داشتی (برای مردم و نه برای مسئولین) و انبوه مشتاقان اسب و سوارکاری به نظر می رسد مرجعی برای توسعه علوم انسانی و سطح اجتماعی این گروه با رویکرد توسعه ی صنعت وجود ندارد. فقط گاهی در این بلبشوی کانال تلگرامی و صفحات ایستاگرامی هر کس به زعم خویش چیزی می نویسد و گاهی هم برخی چیزی می پرانند. سخن درست عاقلان و پیشکسوتان این صنعت نیز

جایی خواندم کوتاه گویی هنر است. کوتاه نویسی هنری سخت تر.

اما کوتاه گفتن و کوتاه نوشتن، همیشه مزیت نیست.

انگار بحث رسانه نوین "ایران هورسی" این روزها نقل بسیاری محافل شده. هم خوب است و هم پر مخاطره برای ما که اسیر احساسات شخصی و سلیقه ای نشویم. هدف ما هنوز هم رسانه داری نیست و نخواهد بود بلکه بیش تر دنبال تحلیل و آموزش هستیم. تحلیل صنعت و کسب و کار. در حوزه آموزش اما دنبال تبدیل شدن به یک جامعه ساختار محوریم. به نظر می رسد سالهای حضور در میادین و مانژ و تمرین و اصطبل و پرورش و... زمانی برای مراودات، مذاکرات، گفتگوهای شفاف و رودرو برای جامعه سوارکاری نگذاشته بود. حق هم داشتند. با هنر و تجربه خودشان راه را پیدا کرده اند و از هر طریقی بر مسائل و مصائب فایق آمدند.

هیچ مرجع قانونگذاری نیز تا کنون رسماً متولی فرهنگ سازی و آموزش در این زمینه نشده و بنا را بر این گذاشته اند که آداب و

بخشش. سهمی از آنچه که یاد گرفته ایم را به پاس این نعمت باید در اختیار دیگران قرار دهیم. این اتفاق دارد می افتد! می خوانید؟! در حرف ها و گفتگوهای هر شماره، کلی نکات و دانستی های بایسته و شایسته هست اگر دریابید.

این دوهفته ی پیش رو بیاییم بیشتر حرف بزنیم، با خود، با اسبمان و با دیگران.

تا شماره بعدی که هشتمین مجله را منتشر می کنیم برای ما از خاطره های و حس های خوبتان بگوئید. ما می نویسیم اش، نشر می دهیم و هر روز که بگذرد شایسته بیشتری پیدا می کنیم.

سخن راندن و ساده حرف زدن را از یاد نبرید. هر کس به زبان خود باید گفتگو کند. این خود وجودی تان را دست کم نگیرید.

هر جای این کره زمین که هستید، اگر قدمی برای آبادی و آبادنی و حال خوب دیگران برداشته اید، ستایشتان می کنیم. به ما بپیوندید ما هر روز و هر لحظه همت یکایک شما را می طلبیم. با مهر، با دوستی

در هیاهوی دیگران بیدرنگ رنگ می بازد. برخی هم که فن خطابه و تسلط بر کلامی دارند، گاه اسیر فریب شیطانند و به تهییج مردم برای کسب منفعت مشغولند.

"ایران هورسی" باعث شد حرف های نهان و خاطرات خاک خورده زبان باز کنند و کم کم تاریخچه ی شفاهی بخشی از صنعت اسب (فعلا حوزه پرش) به رشته تحریر درآید.

چه خوب که تشویقمان می کنید و چه خوب که حرف و مطلب و مجله مان را به اشتراک می گذارید و چه خوب تر که ایران هورسی را از آن خود می دانید.

چه خوشبختیم که نسل جوان و نوپا عاشق اسبند و به توسعه این صنعت کمک می کنند.

برای تبدیل شدن به برند و تثبیت جایگاه در هر حوزه و صنعتی باید درباره اش حرف زد. به تفصیل، زیاد، با آب و تاب. باید خاطره ها را زنده کرد. باید اسب را توصیف کرد از یالش گرفته تا صدای زهییب سم اش. باید از ادا اطوارهایش گفت، از حس آرامش



این یادداشت مقاله نیست. طرح سوال و پرسشی است پیرامون یکی از مهم‌ترین شاخه‌های ورزش سوارکاری که در ایران چرخ فلزی‌اش به روی ریل افتاده است و حرکتش را با نشیب و فراز آغاز کرده است. بهانه این نوشته آخرین جدول رده بندی پرش کاران است و ندیدن نامی از همدان که تا چند سال پیش سقف آسمانش در این ورزش بلند بود و نام‌هایش کم شمار نبودند. نام بلند مرتبه سوارکاری همدان، علیرضا بختیاری سه سالی است در هیچ سطحی از سوارکاری ایران حضور جدی ندارد و امسال تنها در یکی دو مسابقه در تهران و آن هم نه به قصد امتیاز و مقام که به دلیل‌های فنی برای آماده‌سازی اسبانش شرکت کرده است اما چندی یک بار خبرهایی از حضور و موفقیت فرامرزی و بین المللی این سوارکار به گوش می‌خورد. پرس و جوی نگارنده این سطور درباره این غیبت به این سرانجام رسید که این سوارکار خسته از شرایط این روزهای پرش و میدان‌های مسابقه، در اندیشه تاسیس مرکز اصلاح نژاد و انتقال جنین در همدان است. چیزی شبیه الگوی شوکوموله در آلمان. می‌دانیم که در دو برهه زمانی اسب پرشی به کشور وارد شده است. اولین

بار در دهه پنجاه خورشیدی و به وسیله انجمن اسبی با ریاست کامبیز آتابای، که وارداتی به تمامی دولتی و با مقاصد سیاسی و در خدمت حاکمیت بوده است و در دهه هشتاد و نود که با قصدی کاملا شخصی و ورزشی تعداد زیادی اسب وارد کشور شده است. از سرنوشت نتاج وارداتی‌های اول اطلاعی در دست نیست. بدیهی است از تمامی وارداتی‌ها در دو مقطع، تعدادی از آنها موفق بوده‌اند و در میدان‌ها درخشیدند و تعدادی دیگر هنرشان برای همیشه در گوشه فلان اصطبل به فراموشی سپرده شده است و یا اصلا کشف نشده که در ذهن کسی جای گرفته باشد. در تمامی این سال‌ها همواره چالش قوانین واردات و مشخص نبودن متولی اصلی ورود اسب به کشور و فعالیت موازی جهاد کشاورزی و دامپزشکی وجود داشته است. به علاوه مسایل مربوط به قرنطینه و اسب قرضی که دست و پای این ورزش رو به رشد را بسته است. سوارکاری ایران در این چند ساله با بالا رفتن ارتفاع و شانه به شانه‌ی آن سخت‌تر شدن و فنی‌تر شدن مسیر رشد کرده است، تکنیک سوارکاران ارتقا داده شده و آموزش متحول شده است. زمین‌ها و مانژها استاندارد شده‌اند و باشگاه‌ها رشد عددی و کیفی داشته‌اند و به استانداردهای منطقه‌ای و جهانی نزدیک شده‌اند اما آیا این کافی است؟ به این فکر کرده‌ایم که اگر قوانین گمرکی و سیاست‌های واردات تغییر کند بعد از چند سال و با پا به سن گذاشتن اسب‌هایمان مجبوریم قهرمانی کشور و مسابقه‌های جایزه بزرگ را دو باره با ارتفاع صد و بیست و صد و سی برگزار کنیم؟ آیا ذائقه تماشاگر توان و سلیقه‌ی متحول شده‌اش، توان دیدن مسابقه با این ارتفاع را خواهد داشت؟ در سال‌های اولیه ورود مادیان‌های خارجی، زمزمه‌هایی دال بر ناتوانی مادیان‌ها در کره‌آوری به گوش می‌رسید. اما حالا که مادیان‌ها توان زادآوری دارند چرا زایچه

اسب ما و اسب دیگران

ضرورت تولید اسب پرشی در ایران
مزیت‌ها و موانع

احسان فکا

پیشکش محمودامیری مربی سوارکاری
که عاشقی اسب را تا همیشه به او مدیونم.





هانشان به این ارتفاع از پرش نمی‌رسند و یا اگر می‌رسند انگشت شمارند؟ اگر توان مربیگری و دانش آموزش و تربیت صحیح اسب و کار اصولی وجود نداشت پس کره‌هایی که در شکم مادر به ایران می‌آیند چرا ضریب موفقیت بیشتری دارند؟ مگر الیتای مازیار جمشیدخانی در هفت سالگی وارد کشور شده است؟ یا در کورس مگر مجیک میلیون با آن رکوردهای درخشانش در ایران از پدری خارجی متولد نشده است؟ همان مادیان‌ها که در ایران موجودند چرا کره‌های دیگرشان در همان حد و اندازه در میدان‌ها حضور ندارند. یک مانع مضاعف و با ارتفاع بالا در راستای تولید مطلوب سیلیمی است. در اسب‌های خونگرم پرشی روند سیلیمی شدن با اسب تروبرد و کورسی متفاوت است و سیلیمی باید تأییدیه از انجمن نژادی خودش را دریافت کند و قدرت انتقال ژن و تولید مطلوب داشته باشد. مضاف بر این که اسب‌های پرشی برخلاف نژاد تروبرد، دیرتر به سوددهی و کره‌هانشان در سنین بالاتری به بهره برداری می‌رسند. از سمت دیگر بر خلاف کورس سیلیمی پرشی در دوران کشش هم فعالیت ورزشی خود را ادامه می‌دهد و همین باعث می‌شود که سیلیمی قیمت بیشتری داشته باشد. اما این سکه روی

دیگری هم دارد و این از مزیت‌های تولید اسب پرشی در ایران است؛ امکان تلقیح مصنوعی و زیر پوشش بردن تعداد بیشتری مادیان در سیلیمی پرشی وجود دارد اما برای اصلاح نژاد در کورس حتماً به خرید سیلیمی تروبرد و وارد کردن آن نیاز داریم و کشش طبیعی باعث می‌شود هر سیلیمی تولید محدودتری داشته باشد. پس می‌توان نتیجه گرفت که مساله سیلیمی مشکلی حل نشدنی در پرورش اسب پرشی در ایران نیست و شاید بتوان با هزینه‌ای کمتر از نطفه سیلیمی‌های برتر پرش دنیا بدون حضور سیلیمی در ایران استفاده کرد در صورتی که هزینه کشش یک سیلیمی کورس طراز اول گاهی به میلیارد می‌رسد و این هزینه هیچ توجیهی در کورس ایران ندارد. هر چند متاسفانه نسبت قیمت هر سیلیمی و هزینه کشش متاسفانه در ایران بسیار بالا و با توجه به هزینه‌های زیاد یک کره تا رسیدن به بازدهی ورزشی متاسفانه توجیه تولید را پایین می‌آورد.

مزیت دیگر تولید در ایران اختصاص سوبسید یا همان یارانه به بخش کشاورزی است و این هزینه نهاده‌های دامی را تا حد زیادی پایین می‌آورد. دولت هنوز به خوراک دام سوبسید می‌دهد تا محصول دامی و هزینه غذا را در ایران پایین بیاورد و از همین مزیت می‌توان در تولید اسب استفاده کرد. اگر نسبت وزن به قیمت یک دام بزرگ مثل اسب را با دامی دیگر که مصرف خوراکی دارد محاسبه کنیم در می‌یابیم که پرورش اسب در ایران چه مزیت اقتصادی شگفت‌آوری دارد به این اضافه کنید هزینه پایین کارگر و زمین را و حامل‌های انرژی بسیار ارزان‌تر بخش کشاورزی. پس مشکل چیست؟ این نوشته بنا دارد طرح سوال کند اما حداقل چند جواب بدیهی برای نقصان تولید اسب پرشی در ایران وجود دارد که تیتروار به آن اشاره می‌کنم با این قصد که این طرح سوال انگیزه‌ای باشد برای نگارش مقاله و تحلیل توسط آگاهان و اساتید فن.

جهانی غافل شویم. از طرفی واردات اسب خوب حتی در کشورهای صاحب اسب اجتناب ناپذیر است. ایران دارای ظرفیت مناسبی از اسب‌های دوخون کورسی با درصد بالای خون تروبرد است که از نظر ژنتیکی قرابت‌هایی زیادی با اسب‌های خونگرم اروپایی دارند و به راحتی می‌توان با چند نسل خالص زودی درصد خون پرشی آنها را بالا برد. ساختار و شرایط کورس ایران و تولید بی‌رویه و هزینه تولید پایین این مزیت را برای پرش ایجاد کرده است که تولیدهایی با پایه تروبرد داشته باشد و حداقل در رده‌های پایین تر از این اسب‌ها استفاده شود تا فشار کمتری به اسب‌های وارداتی وارد شود. تولید اسب خونگرم از مادین‌های پرشی وارداتی و توجه به اصلاح نژاد و به کارگیری سیلیمی بهتر مکمل خوبی برای تولید اسب پرشی خالص در کنار تولید از دو خون‌ها خواهد بود.

سه. تولید اسب پرشی یک ضرورت است و یک افتخار. باید پذیرفت که نمی‌توانیم از نژادهای ایرانی انتظار داشته باشیم که با نژادهایی که سیصد سال سابقه اصلاح نژاد و آزمون و خطا و کار علمی توامان داشته‌اند، رقابت کنند. در دنیای امروز انتقال دانش مریگیری و تربیت اسب و کره و واردات اسب مطلوب کاری نشدنی نیست. همسایه‌های ما با شرایط آب و هوایی به مراتب بدتر از ما این کار را کرده‌اند. باید حجم واردات به زعم برخی بی‌رویه را از تهدید به فرصت تبدیل کنیم. باید واردات ضابطه‌مند داشته باشیم. بدیهی است ساختار اسب‌داری ما نیازی به واردات چهار هزار راس اسب عرب ندارد. در حالی که این همه اسب عرب ایرانی داریم. اگر به جای نیمی از این حجم واردات اسبی که فقط جنبه نمایشی دارد؛ اسب ورزشی وارد کرده بودیم شرایط به این شکل نبود که باید نگران واردات و پا به سن گذاشتن اسب‌هایمان باشیم. خوش‌بختانه فدراسیون در این یکی دو سال واردات اسب را حداقل روی کاغذ هدفمند کرده است و مجوز واردات به هر اسبی را نمی‌دهد. ارتفاع پرش با اسب ایران باید بالا بماند و افتخار بیشتر در آن که تولیدی زایچه‌های ایران از نژادهای جهانی این افتخار را رقم بزنند و این دور از دسترس نیست.

چهار. در تهران حداقل چهار یا پنج سالن سرپوشیده استاندارد داریم. سوارکاری شش ماه از سال تعطیل نیست. حداقل چهار باشگاه نزدیک به استاندارد جهانی داریم و نزدیک به پانزده هزار اسب ورزشی. لوازم و ملزومات اسب و سوار به وفور در دسترس هستند در حالی که شاید ده سال پیش پیدا کردن یک آبخوری خاص تلاشی چند ماهه و هزینه‌ای سرسام‌آور را می‌طلبد. دویست و اندی باشگاه در کشور وجود دارد و همه مملو از سوارکار در سطح‌های مختلف و هنرجو و علاقه‌مند. اما هنوز جای مرکزی مثل مرکز اصلاح نژاد فرح آباد خالی است. باشد که چنان مرکزی را در کنار داشته‌های دیگرمان داشته باشیم.

سوارکاری یک ضرورت است، چیزی شبیه نان.



یک. باشگاه‌های ما تخصصی کار نمی‌کنند. هزینه نگهداری در باشگاه‌های اطراف تهران بالاست هر چند این قیمت با توجه به گرانی زمین در استان تهران و شهرهای بزرگ و امکاناتی که باشگاه‌ها برای کار ورزشی تدارک دیده‌اند بالا نیست اما تولید در این باشگاه‌ها هزینه زیادی دارد و این باعث می‌شود که واردات صرفه بیشتری داشته باشد. جدا از این در باشگاه‌ها همه نوع نژاد بدون توجه به نیازهای گوناگون و کاربری متفاوت، در کنارهم نگهداری می‌شود و این باز هم مانعی مضاعف برای تولید است. حرکت خوبی که در یکی دو باشگاه انجام شده است و هرکدام روی نژاد خاصی کار می‌کنند اقدام خوبی است اما چون آن باشگاه‌ها هنوز یک مزرعه تولید نیستند و کار ورزشی می‌کنند، اقدام آنها بازدهی لازم را نداشته است و در حد نصب لگوی آن نژاد بر سر در باشگاهشان مانده است. می‌دانیم که کره نباید در پاکس بزرگ شود. قدیمی‌ها می‌گویند کره باید آفتاب بخورد تا دست و پا، اندام حرکتی و سم سالم داشته باشد. تولید اسب در باشگاه با شرایط نامساعد و در محیط بسته تولیدات بدی به جامعه سوارکاری تحویل خواهد داد.

دو. اسب بومی در هر کشور صاحب اسبی وجود دارد و اسب‌های بین‌المللی هم. نباید به قیمت حفظ نژادهای بومی از تولید اسب‌های



"آرتیرانی": هنرِ نفیس ایرانی

شال و روسری ابریشمی نقاشی شده با دست (باتیک)
کراوات های نقاشی شده / مانتو های باتیک
کارهای بیشتر و سفارشات اختصاصی را در کانال تلگرام دنبال کنید.

زمستان کوله بار سرد خود را به زمین خسته سپرد
و روی زمین سرد مورچه کوچک نمی دانست گام های
بلند مرد تنها پایان زندگی را رقم می زند. درد در
چشم های خیس رادا پیچید و بخار نفسش از سینه
جدا شد و به هوای دم کرده ای اتاقک برخاست. رادا
یک نفس عمیق دیگر کشید و هوا را به ریه هایش
سپرد. ناگهان پاره ای از وجودش را کنار خود حس
کرد و صدای شاهین کوچک سیاهی آن لحظه در
آسمان پیچید که مشق پریدن می کرد.



موریانه کوچکی که در گوشه ای
از اصطبل خانه کرده بود،
عاشقانه های مادر و فرزند را از
شکاف دیوار می دید و می شنید
که رادا دعا می کرد پسرش زودتر
بزرگ شود تا به خورشید بفهماند که
از او پر نورتر است.

به قلم فاطمه منتظر
سلتیک، فرزند باد



روزها از پی هم گذشتند
آمدند و رفتند و سلطیک،
اسفند، روز به روز
می‌شد. زیر رواق زرد،
درختان شاداب مرداد،
باز تابستان داغ را مزه
گنجشک‌های سراسیمه
تابستان سپرده بودند.
مرداد همه جا شکفته
مشغول جست و خیز
صدای شاهین که بالای
جای خود می‌خکوب شد.
و نگاه کنجکاوانه‌اش به
از دور ماشین سیاه
می‌آید. شیهه‌ای کشید و در امتداد نرده‌ها دوید و به این
طرف و آن طرف رفت. رشید راننده و صفا مرد جوان
دیگری پیاده شدند.

وفصل‌ها شتابان
کره‌ی بزرگ‌تر و قوی‌تر
نحیف سایه دل انگیز
کلاغ‌ها با دهان
مزه می‌کردند و
دل به آفتاب و
بعد از ظهر بود. گل
بود. سلطیک جوان
سرش که ناگهان با
گوش‌هایش تیز شد
دوردست‌ها خیره ماند،
دور دست‌ها کشید و در امتداد نرده‌ها دوید و به این
طرف و آن طرف رفت. رشید راننده و صفا مرد جوان
دیگری پیاده شدند.

رشید به طرفش آمد و دستی روی پیشانی اسب جوان
کشید، رشید در چشمان جسور اسب، تصویر ذوق
زده‌ی خود را می‌دید. از شوق خریدن اولین اسب خود
چشمانش به روشنی می‌درخشیدند.
رشید با صدای بلند گفت: در ماشین را باز کنید تا اسب
را سوار کنیم.



سلتیک پای به زمین کوبید و تا ماشین به دنبال رشید و صفا و طناب سرخ رفت و سوار شد، مردها قاطع و بی تخفیف در را با صدای کشدار فلزی به رویش بستند و راه افتادند. سلتیک نگاهی به پشت سرش کرد و آخرین تصویری را به جایی که در آن به دنیا آمده بود و جایی که در آن بزرگ شده بود، برای همیشه در ذهن خود ثبت کرد.

در تمام راه طولانی، نگاهش به بیرون و به دشت های سرسبز و درختان سر به فلک دوخته بود.

پنج کیلومتری گنبد با هیاهوی اهالی خانه به خودش آمد. به پیشوازش آمده بودند و دیری نپایید که در خانه تازه اش جای گرفت تا خستگی راه از تنش بیرون رود. دو موش کوچک هم که در سوراخ ته اصطبل خانه کرده بودند برای خوشامد گویی به مهمان تازه وارد سرشان را بیرون آوردند. اسب جوان نگاهی به آنها انداخت و سرش را به توبره‌ی پر از یونجه‌ی خشک فرو برد.



غفور چهل ساله را دید که یونجه به دست به سمتش می‌آید. بعد از به نیش کشیدن چاشت سحرگاهی، غفور مرد با کلگی قرمز در دستش، وارد اصطبل شد و برای نخستین بار قشو را به پوستش کشید. و با لهجه ترکمنی شروع کرد به حرف زدن با اسب جوان و با پارچه نموداری صورت ستاره نشانش را تر و تمیز کرد، سلطیک شروع گوش خواباند به سمت غفور و فهمید رسالتش شروع شده است. غفور، عرق گیر ترکمنی که گوشه‌اش پاره بود را آورد و روی تنش انداخت و یک زین مسابقه ای هم گذاشت روی کمر سلطیک. او

خورشید عزم رفتن کرد و جایش را به ماه داد. باد ملایمی می‌وزید و همه جا غرق در سکوت بود. سلطیک چشم‌هایش را بست و پشت پلک‌هایش نگاه مهربان مادرش رادا را به یاد آورد.

شب داشت ستاره‌هایش را جمع می‌کرد و خورشید که چارقدش را سر می‌کرد، با آوازخوانی گنجشک‌ها چشم‌هایش را نیمه باز کرد. از جا بلند شد و سرش را بیرون برد.





وقتی سم‌هایش را به زمین می‌کوبید و راه می‌رفت، با هر قدمش کرم‌ها و حشره‌هایی که در دل زمین مشغول ویران کردن و خوردن ریشه‌های گیاهان جوان بودند را له کرده و بستر نرم‌شان را به گورستان تبدیل می‌کرد. او حالا دیگر مرد جوانی بود که به باد و درخت و کوه فخر می‌فروخت. اندامی کشیده و بدنی عضلانی داشت. هر چیزی که یک اسب برای قدرت‌نمایی نیاز داشت، در سلطیک جمع شده بود. او حالا دیگر مانند عضوی از خانواده بود.

را از اصطبلش بیرون برد تا زمین را با پاهای خود به لرزه بندازد.

چند روز شب و چند شب روز شد. سلطیک جوان حالا دیگر سواری دادن را آموخته بود به همراه اسب‌های دیگر روزها به گشت می‌رفت و شب‌ها به آسمان پر ستاره بختش نگاه می‌کرد.



سلیتیک گرم‌ترین روز آن سالش را دید، همه جا غرق هیاهو بود. سر به آسمان برد و شاهین سیاه را دید که بر فراز میدان می‌گردد و یک دم آرام نمی‌گیرد، مهترش آمد و نقاب سفیدرنگی روی صورتش گذاشت و زین بر پشتش زد و راهی شدند. وقتش رسیده بود که دل به دریای پر تلاطم مسابقات بزند. هر سو سروصدای جمعیت به گوش می‌رسید، پیر و جوان برگه به دست گرداگرد میدان ایستاده بودند. سلیتیک جوان از هیجان آرام و قرار نداشت. او سکوت خود را لا به لای این هیاهو گم کرده بود.

مشکلی ندارد، بعدی! با تایید پزشک، اسب‌ها راهی میدان شدند. گوینده نامشان را صدا می‌زد.

الیزا، نانسی، ویکتوریا، اگوستین، ماریوواوا، مشکین قرق، کمنز، فردوس و سلیتیک، سلیتیک، سلیتیک. اسب‌های جوان و بی تجربه یک به یک وارد دپار شدند و چند لحظه بعد بعد مارا تن آنها شروع شد.

کسی نمی‌دانست کدامیک از این تازه وارد ها نامش تا ابد بر سر زبان ها خواهد بود. میدان زیر پای اسب‌ها به لرزه درآمد. تا پیچ آخرکاب به رکاب با رقیبان تاخت، یک لحظه اما یادش آمد مادرش او را پر نورتر از خورشید و قوی‌تر از هر چیز دیگری می‌دانست. دیگر چیزی نمی‌شنید و فقط به ندای درونش گوش کرد، خودش را رها کرد و به سرعت شاهینی دیوانه رفت و رفت تا چون پر کاهی محو شد و در چشم دیگر اسبان حالا دیگر نقطه‌ای شده بود. خط سفید را با سرعت هرچه تمام‌تر رد کرد. تمام شادی خورشید

آفتاب که رمقش را از دست داد و هوا سرد شد و روزها بارانی، او نقش قدم‌هایش را روی گل و لای زمین می‌دید که استوار در زمین فرو می‌رفت و شب‌ها که چادر سیاهش را روی سر آسمان می‌کشید گریه‌ی کوچک از سرما به او پناه می‌آورد و هم اتاقی‌اش می‌شد.

فصل‌ها گذشتند.

با گذشتن زمستان و رسیدن سومین بهارزندگیش، طبیعت ردای سبز بر تن کرد و طبیعتی که در زمستان به شکل موجودی بی جان در آمده بود، جان تازه‌ای گرفت. بهار سه سالگی سلیتیک نویدبخش زندگی تازه‌ای بود.

صدای گوینده میدان بلند شد. اسب‌ها سم بر زمین کوفتند و تاختند. سلیتیک اما نظاره‌گر بود.

هفته اول گذشت، هفته دوم، هفته سوم و در چشم به هم زدنی هشت هفته از مسابقات بهاره گنبد گذشت و هنوز نامی از سلیتیک از بلندگوی میدان پخش نشده بود. هفته‌ی آخر اردیبهشت برایش مثل پرتگاهی بود که برای پرواز ناگزیر به گذشتن از آن بود.

هفته‌ی نهم مسابقات بهاره گنبد، سه ساله‌های دوخون، مبتدی و نبرده. نام سلیتیک در بین اسب‌های دیگر قرار گرفت و میدان در انتظار گام‌های کوبنده‌اش روزهایش را شب کرد.



از بدن داغ ماه و تشنج شبها پیدا بود که روز بعد تاب برپایی یک اتفاق خوب را ندارد. شاهین سیاه در آسمان آبی و در میان ابرهای سفید اوج می‌گرفت و می‌رفت که لابه لای درخت‌ها گم شد و برنگشت.

سلتیک هم در میدان می‌دوید و می‌دوید که ناگهان مانند همان سرو تنومندی که در آن سوی میدان ریشه به تیشه‌اش می‌زدند تا بیفتند، افتاد. به خاک افتاد و تمام میدان را سکوتی مرگبار گرفت.

به سختی بلندش کردند. آهسته بود، حتی نگاهش. و با تمام دردهایی که داشت ایستاد و به یاد قدم‌های سبز ایستادگی روزهای رفته‌اش بود. سخت بود ولی برخاست. انگار پیر شده بود. دستش ضرب دیده بود و درد در جانش تاخت می‌زد. به خانه رفتند بی صدا و بی هیاهوی میدان. سکوت بود و سکوت بود و سکوت بود.

روزها از پی هم دویندند. شب‌ها در چشمش چند برابر سیاه تر می‌شدند و او مانند تار یالی لاغر. باز هم انگار چاره‌ای جز رفتن نداشت. بار دیگر از همان جاده رفت و برای همیشه خاک مادریش را ترک گفت. گام برمی‌داشت و میدان در حسرت لمس قدم هایش در خون خویش گریست و در غم رفتنش جان فکند. درخت‌های میدان اما هنوز پا در خاک داشتند. چه بسا سلتیک‌هایی که خورشید سرنوشت‌شان اینگونه غروب می‌کند. شاهین بختش هنوز آن بالاها بود. بالاتر از هر بلند بالایی.

آن روز در نگاهش ریخت و در نگاه مات و مبهوت تماشاگران، نامش در سرتاسر میدان پیچید. زندگی حالا برایش یک معنا داشت، ماندن و بی نهایت شدن.

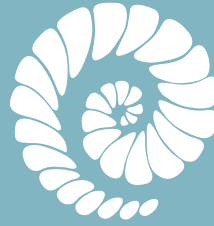
و هربار که به میدان می‌رفت دست بر برمی‌گشت. هرچند که سلتیک دیگر فرزند آن خانه محسوب می‌شد اما انگار چاره‌ای جز جدایی از خانواده‌اش نداشت. با افول ماه راه افتاد و در اجتماعی از سنگلاخ‌ها از نظر پدر ناپدید شد.

چند روزی گذشت. نگاه پدر هرگاه به اصطبل خالی سلتیک می‌افتاد، جای خالی او روی قلبش سنگینی می‌کرد.

پدر، دل داده بود و عاشق. همانند پرنده‌ای شده بود که بال‌هایش را فروخته‌اند. طاقت جدایی نداشت.

بیچاره چشم‌هایش! چقدر زود به انتظار بازگشت دوباره‌اش به این جاده‌ها دوخته شدند. سلتیک را به مبلغ بیشتر از آنچه که فروخته بودند پس گرفتند. با برگشت او، غم و ناراحتی رخت بر بست.

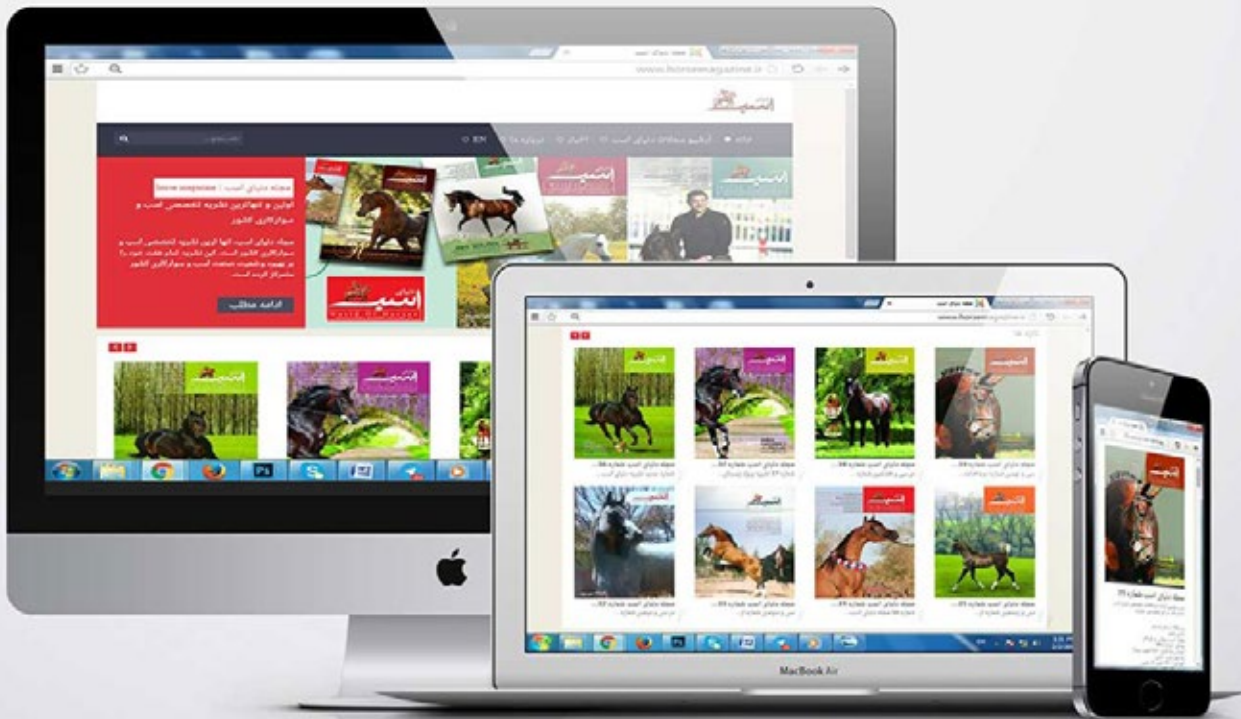
قهرمانی‌هایش پشت به پشت هم از راه می‌رسید و هربار که نام سلتیک در میدان طنین می‌انداخت هیچ حریفی یارای رویارویی نداشت.



SEPANJ STUDIO
www.sepanjstudio.com

استودیو طراحی و برندسازی سپنج

طراحی سایت مجله دنیای اسب توسط استودیو سپنج ▼



sepanjstudio



sepanjstudio

09126935291



اندام حرکتی و قلب اسب است. تو اون زمان همکاری من جسته گریخته یه کارهایی تو اکوکارديوگرافي اسب انجام می‌دادن. توی یه پایان نامه که بچه‌ها داشتند، من رو کارديوگرافي و بیماری‌های قلبی اسب کار کردم و شش تا مقاله ISI هم تو این زمینه نوشتم و بعد داخلی و اندام حرکتی رو پیش بردم و تو این چند سال کار کردم و منابع علمی‌شونو خوندم و کارهای دیگه مثل قلب و تنفس هم کنارش انجام می‌دادم و بعد از سال هشتاد و پنج یه چند ماهی برای دیدن دوره‌های آموزشی به ویژه آرتروسکوپی از کشور خارج شدم اما آرتروسکوپی خیلی هزینه سنگینی داشت و قیمتش خیلی بالا بود و من دسترسی به دستگاه نداشتم و با پزشک‌های انسانی برای کسب تجربه کار کردم. از سال نود تا به الان هم یه دوره‌ی آموزشی چند ماهه اندام حرکتی رو تو ایتالیا دیدم که بیشتر پایه‌اش سونوگرافي بود و در فرانسه سه ماه دوره‌ی آموزشی لنگش اسب کورس دیدم و اون‌ها بیمارستان مجهزی هم داشتند. بعد از فرانسه من تمرین آرتروسکوپی رو شروع کردم و چندین دوره دیگه هم دیدم و تو دانشگاه اوترخت هلند یه دوره‌ی ده روزه ولی تمام وقت دیدم. بعد از چند ماه رفتم ایرلند، اون‌ها به طور تخصصی رو اندام حرکتی کار می‌کردند اما متأسفانه اون دوره به دلیل مشکل اتمام ویزا ناتمام موند و سه دوره آموزشی هم توی دبی درباره‌ی بیماری‌های ستون فقرات اسب رفتم و از اون سال‌ها تا الان با تمرکز بر اندام حرکتی و بیماری‌های داخلی فعالیت دارم.

جامعه سوارکاری را یکان یکان اعضایش می‌سازد. این حرف تازه‌ای نیست. همان طور که سینما بی صدا بردار و بی منشی صحنه از هویت و اصالت ساقط می‌شود اما بر سر در سینما فقط نام و چهره هنرپیشه را می‌بینیم بی آن که بدانیم وضوح چهره فلان بازیگری که دوستش داریم از سر انگشتان هنرمندانه‌ی دستیار یک فیلمبردار است که کار به کانون آوری چهره‌ی بازیگر را از قاب و عدسی دوربین بر سنسور تصویر و پیشترها نگاتیو را به عهده دارد. حق داریم و باید که سوارکار، ستاره‌ها مان را دوست داشته باشیم اما رسالت نانوشته ما در این مجله سوارکاری این است که آینه باشیم. هم مقابل سوارکارها مان و هم تمام اهالی این، هنر، ورزش و شاید صنعت. دکتر ترکی یکی از همان آدم‌های زحمتکش پشت صحنه است کنار بسیاری از همکارانش که می‌شناسیم‌شان و در متن گفتگو نام‌شان به میان می‌آید. دلیل این که از او درخواست مصاحبه کردیم یکی قرابت فکری و دوستی و هم باشگاهی بودن و به دنبال آن گفتگوی راحت و صمیمانه‌تر است. گفتگو بعد از تمرینی سخت برای من و گویا درمانی سخت‌تر برای دکتر در ظهر یک آدینه و در فضایی دوستانه و نه چندان رسمی تخت‌های فلزی کافه کنار باشگاه جامه‌ی عمل به خود پوشاند. بعد از این گفتگوی یکی دو ساعته، احسان ترکی، بی پیشوند دکتر برایم دوست داشتنی‌تر شد و صمیمی‌تر. حاصل این گفتگو پیشکش.

سلام. در مورد خودتون و گذشته تا به امروز برامون بگید.

من دکتر احسان ترکی سال هفتاد و هشت در دانشگاه آزاد شهرکرد رشته‌ی دامپزشکی قبول شدم و تا سال هشتاد و پنج در رشته‌ی دکترای عمومی دامپزشکی طول کشید و تو این مدت چون به اسب علاقه داشتم اکثر کارهای علمی و عملی که کردم با اسب بود. سال هشتاد و پنج، تخصص (PH.D) در دانشگاه تهران قبول شدم که تا سال نود درسم طول کشید. در شهرستان، ما باشگاه می‌رفتیم و اسب داشتیم و از اول می‌دونستم من قراره تو کار اسب برم. از سال هشتاد و پنج شروع به کار و مطالعه در زمینه‌ی ورزش اسب کردم که البته مهم‌ترین اون‌ها مربوط به بیماری‌های تنفس اسب،

اولین مواجهه جدی تون با اسب رو خاطرتون هست؟

خب تو کارتن، تلویزیون، تو کتابها و مدرسه آدم در مورد اسب می‌بینی. من از بچگی خیلی خیلی اسب دوست داشتم. حتا چند بار با پدرم قهر کردم که برام اسب بخره ولی شاید اولین برخورد جدی‌ام با اسب یه جا شبیه سیزده بدر بود که با خانواده بیرون رفته بودیم و یه سری اسب‌ها تو طبیعت رها بودند یا مال کسی بودند و اون جا ول شون کرده بودن. من یادمه سراغ یه مادیون رفتم که کره کنارش بود. من کنار مادیون رفته بودم و داشتم فکر می‌کردم یه بادی همش از کنار صورتم رد می‌شه و بعد دیدم پدرم اومد منو گرفت و فهمیدم این اسب چند بار لگد سمت من پرت کرده بوده و شانس آورده بودم که لگد به من نخورده بوده. (خنده) البته بعدها تلافی شو سر اسب‌ها در آوردم. اون جا اولین نزدیک شدن و مواجهه با اسب بود. بعد از اون خیلی فامیل‌هامون اسب داشتند و تفریحی می‌رفتیم و سواری کاملاً مبتدی می‌کردیم و اسب می‌دیدیم.



چه انگیزه ای باعث ورودتون به دامپزشکی شده. علاقه یا خواست قبلی بوده یا شرایط کنکور و رتبه خوب؟

من اول در مورد دامپزشکی اطلاعی نداشتم. اولین کاری که من خیلی دوست داشتم این بود که خلبان جنگنده بشم و خیلی هم دنبالش رفتم اما معیارهای انتخابشون خیلی سخت بود و من انتخاب نشدم و بعد از اون داستان دوست داشتم داروسازی بخونم. سال اول دندونپزشکی قبول شدم و چون دانشگاه آزاد بود و جو اون زمان نسبت به دانشگاه آزاد خوب نبود نرفتم که سال بعد دولتی برم؛ سال بعد به هر حال دامپزشکی قبول شدم. شاید قسمت این بود. من تو این رشته که اومدم دیدم خیلی علاقمند هستم. من اگر کار اسب نباشه می‌رم کار آزاد انجام می‌دم. کارش رو هم نمی‌دونم شاید برم کار دارویی بکنم.

این که راحتی و شرایط خوب و ساده‌تر کار با دام کوچک رو به کار با اسب ترجیح ندادید چیست؟ اسب که مسولیت زیادی داره و یک حیوان ورزشی و بسیار گرون قیمته.

یه مقدارش به خصوصیات اخلاقی بر می‌گرده. چون من تو بچگی بیش فعال و از یه جا نشستن بیزار بودم. شاید یکی از دلایلی این بود و یه دلیل دیگه‌اش شاید این بود که درمان رو خیلی دوست داشتم انجام بدم. کار درمانی اسب رو هم بخوای انجام بدی باید بیرون باشی. اخلاقیاتم به کار اداری نمی‌خوره. دامپزشکی دام کوچک به خصوصیات اخلاقیم نمی‌خوره و من اسب رو خیلی بیشتر از حیوانای دیگه دوست دارم. شاید یکی از دلایلی این باشه.

میزان تاثیر دامپزشکی بر قهرمانی یه اسب مسابقه رو بفرمایید. معمولا جامعه سوارکاری مربی و سوارکار رو قهرمان مطلق می‌دونند و آیا به اندازه‌ای که باید تاثیر کار دامپزشک بر یک موفقیت ورزشی نمود داره؟



من این طوری می‌تونم بگم که من تو این راه خیلی سختی کشیدم. یه زمانی فکر می‌کردم یه جایی اگه شما علم و دانش داشته باشی جایگاه خیلی بهتری پیدا می‌کنی ولی تو جامعه اسبی این طوری نیست چون خیلی داستان‌ها پس پرده هست که شاید مانع پیشرفت خیلی از مسایل می‌شه. من یادم نمی‌ره زمانی که از خارج اومده بودم یه سری اطلاعات داشتم که به درد جامعه‌ی سوارکاری ما می‌خورد. ولی خیلی خیلی اذیت شدم و کسی استقبالی از من نمی‌کرد. من هیچ وقت یادم نمی‌ره. من می‌خواستم از یه اسب نوار قلب بگیرم، دستگاه با کلی سیم و متعلقات باید به بدن اسب وصل می‌شد و من مسافت زیادی توی یکی از باشگاه‌ها طی کردم که این کارو انجام بدم. مربی اسب با شخص دیگه‌ای که فکر کنم ایشون هم دامپزشک بودن مشورت کردن و جواب این آقایون این بود: شما می‌خواید به اسب ما برق وصل کنید؟ اون جا من مجبور شدم از خودم نوار قلب بگیرم که اطمینان طرف جلب بشه و من بتونم کارمو بکنم. من شاید خیلی جوون به نظر می‌رسیدم که کسی از نتیجه‌ی دوره‌هایی که من رفته بودم استفاده‌ی زیادی نمی‌کرد و مردم ایران شاید دوست داشته باشند دکتر موهای سفیدی داشته باشه و خیلی چیزای دیگه. ولی خب با کارم آروم آروم جایگاه خودمو پیدا کردم. این که نقش دامپزشکی در قهرمانی چیه باید بگم نقش دامپزشکی شاید پنجاه درصد موارد باشه تو همه جای دنیا هم همینه و تو خارج هم یه اسب اگه تو مسابقه برنده می‌شه بیشتر به مربی و سوارکار توجه می‌شه تا دامپزشک. در حقیقت دامپزشکی کار پس پرده است. ما البته یه چیزایی تو ایران نداریم که برنامه اسپرت مدیسن بهش می‌گن. در واقع نوشتن برنامه غذایی و برنامه تمرینی و آماده سازی و کنترل‌های دامپزشکی خاصی هست که انجام می‌شه. من چیزهایی که اون ور دیدم این بود که اسبایی که سطح خیلی بالایی داشتند؛ همیشه یه دامپزشک و یه کایروپرکت کنار اسب بودند و کارهای اسب رو انجام می‌دادند و این دو نفر با

مربی و سوارکار دائم در ارتباط بودند. تو ایران این حالت وجود نداره و خیلی سخته این کار چون باید شما بدونی تو چه زمانی چه تشخیصی بدی و چه تمرینی پیشنهاد بکنی و در مورد دارو چه تجویزی باید بکنی که از نظر تست دوپینگ مشکلی پیش نیاد. چون وقتی شما می‌خوای درمان انجام بدی باید یه داروهایی رو به کار ببری که از نظر فدراسیون جهانی دوپینگ محسوب نشه و شما باید تمام این مسائل رو مدنظر قرار بدی که کی درمان رو شروع کنی که این مواد از بدن اسب دفع شده باشه و این مسایل با تعامل مربی به دست میاد. البته تو ایران خیلی کمرنگه چون تو ایران بیشتر لابی مشخص می‌کنه که هر کسی چه اسبی رو ببینه و مسایل علمی گاهی زیاد تو این انتخاب دخیل نیستند. به هر حال ممکنه یه مربی با یه دامپزشک راحت‌تر باشه یا اون دامپزشک خصوصیات اون اسب رو بیشتر بشناسه و ترجیحش این باشه که با اون دامپزشک کار بکنه. من فکر می‌کنم کم کم تمامی مسایل به سمت علمی شدن پیش می‌ره و ما نیازمند یه مرکز درمانگاهی برای اسب هستیم. چون باورهای قدیمی و مسایل سنتی کم کم رو به فراموشی هست و باید مطالب و شرایط جدید جایگزین بشه.



درمانی و عاطفی داستان ترجیح بدی. تعاملی هم که وجود داره بین بخش‌ها به نظر من تعامل جدی نیست. چون تعامل روزانه و پیشگیرانه بین دامپزشک و بخش‌های دیگه برقرار نمی‌شه و ممکنه یه مربی بر حسب نیاز به یه دامپزشک مراجعه کنه و بخواد که اسبش معاینه و بررسی بشه نظر دامپزشک هم بر حسب شرایط ممکنه تغییر بکنه. تعامل خیلی جدی نیست پس سیستم مدیریتی خیلی جدی هم وجود نداره. البته من شکل کم‌رنگ‌تر این جریان ارتباط دو طرفه دامپزشک و جامعه‌ی سوارکاری خارج از ایران هم دیدم. چون اون‌ها پرستیز و دیسپلین بهتری دارن و کاری که انجام می‌دن اینه که قوانین خیلی محکمی وضع کردند و همه هم تقریباً به اون قوانین احترام می‌گذارند.

تعامل جامعه دامپزشکی رو با مدیریت سوارکاری و سوارکاران چطور می‌بینید؟ پیشنهادی برای بهبود این شرایط دارید؟

بعضی وقت‌ها دامپزشک مجبوره علیرغم میل باطنی‌اش بر حسب شرایط یه سری کارها رو انجام بده. شما تصور کنید تو خارج خیلی‌ها خودشون مزرعه دارن و شاید هزینه‌های نگهداری‌شون کمتر باشه اما تو ایران اسب هزینه‌ی سنگین پانسیون داره. هزینه‌ی مکمل و دارو و درمان داره و نگهداری اسب هزینه بره چون پرورش اسب به هر حال داره به صنعت تبدیل می‌شه. شما تو این شرایط مجبورید بخش اقتصادی رو یه بحث



این قوانین بین چه دسته‌ای وضع شده. بین سیستم دامپزشکی و فدراسیون‌ها؟

ببینید اون جا یه سری مراکز پرورش اسب هستش و یه سری مراکز درمانی اسب و فدراسیون‌ها هم هستن. این‌ها همه‌شون با هم در ارتباط و همکاری نزدیک هستن. یعنی مرکز درمانی گزارش‌هاشو اعلام می‌کنه. در مورد بیماری‌ها این که چه بیماری ممکنه مجاز باشه برای شرکت اسب و چه بیماری‌هایی نه. سوارکارها خیلی به این قوانین پایبند هستن. یادم نمی‌ره تو آلمان روی یه اسب کار اندام حرکتی انجام می‌دادیم و مشکوک شدیم به یه قسمتی و باید اون ناحیه بی‌حس می‌شد توسط لیدوکائین تا مشخص بشه درد از کجاست. اون‌ها شروع کردند کلی تماس گرفتن که این دارو اگر استفاده بشه شرایط شرکت این اسب تو مسابقه چیه؟ در صورتی که اون اسب تو مسابقه‌ی خیلی مهمی هم قرار نبود شرکت کنه. به خاطر همین داروی بی‌حسی ساده هم اوسبو تو مسابقه شرکت ندادند و منتظر شدند دارو از بدن اسب بره بیرون. ما اما تو ایران در یه سری موارد خاص نمونه‌گیری دوپینگ رو انجام می‌دیم

که البته شرایط اقتصادی و دیگر محدودیت‌ها این رو ایجاب می‌کنه ولی خب تعامل خیلی جدی وجود نداره بین فدراسیون، سوارکارها و دامپزشک‌ها. یه چیزی که هست اینه که تقریباً هر وقت اتفاقی می‌افته همه تو اون زمان با هم به تفاهم می‌رسن نه از قبل. قوانین خیلی جدی در مورد بعضی از مسایل شاید وجود نداشته باشه.

دامپزشکی امروز ایران رو به صورت مستقل در چه جایگاهی می‌بینید و فکر می‌کنید آیا دامپزشکی ایران همپای پیشرفت نسبی سوارکاری ایران پیشرفت داشته، اگر نه آسیب شناسی می‌کنید این مساله رو؟

ببینید دامپزشکی اسب واقعا سطح خوبی داره. مشکلی که داریم واقعا مشکل امکانات هست. من مثلاً دامپزشک‌های خودمون رو که مقایسه می‌کنم البته نه همه دامپزشک‌ها، تعدادی از اون‌ها مد نظرمه. دامپزشک‌ها سطح خوب و قابل قبولی دارند و مشکلاتی که داریم بیشتر به خاطر امکانات پایین و زیر ساخت‌های نا مناسب هست نه سطح علمی دامپزشک‌ها. چون ما همگی تو این مدت تجربه لازم رو کسب کردیم و با بدترین شرایط سعی کردیم که بهترین نتیجه رو بگیریم و من فکر می‌کنم جایگاه خوبی داریم و مشکلاتی که داریم بیشتر تجهیزاتی است.



اما بخشی از جامعه سوارکاری معتقد که همپای پیشرفت تکنیکی سوارکاران دامپزشکی پیشرفت نکرده.

نه من اصلا اینو قبول ندارم. ببینید مشکلاتی که ما تو جامعه‌ی دامپزشکی داریم خیلی‌هاش مربوط هست به مسایل اقتصادی. من دیدم دامپزشک‌های خارجی میان اینجا و خیلی‌هاشون خارج از کشور کارآموز هستند و سطح بالایی ندارند. من حتا خودم برای یه دوره آرتروسکوپی از یه جراح خبره تقاضا کردم که بیاد اینجا برای آموزش ولی اون برای دستمزد سه روزه مبلغ بسیار هنگفتی رو پیشنهاد کرد. دامپزشک‌های خارجی حرفه‌ای اکثرا مشکل کمبود وقت دارند یا این که برای اومدن به ایران مبلغ‌های بسیار هنگفتی رو درخواست می‌کردند. دامپزشکی که میاد تو ایران اسب می‌بینه سطح خیلی بالایی نداره اما ما عادت کردیم که یه مقداری غریبه پرست باشیم. در مورد سطح دامپزشکی هم یه مقدار محدودیت وجود داره. ببینید اگر ما بخوایم یه کار خاص انجام بدیم ممکنه تجهیزات خاص بخوایم یا هزینه سنگینی داره. ما در هر دوی این موارد مشکل داریم و کسی هم پشتیبانی نمی‌کنه که این تجهیزات وارد بشه. بله مثلا خارج از ایران دستگاه MRI و پزشکی هسته‌ای و... دارند اما ما تو ایران این دستگاه رو نداریم. چون اگه بخوایم این دستگاه رو بیاریم هزینه خیلی سنگینی داره و خدمات پس از فروش و وسایل و امکانات دیگه‌ای نیاز داره. خود مربی‌ها و افرادی که تو جامعه‌ی اسب حضور دارند و دامپزشک نیستند به این مسایل دامن می‌زنند. بارها خود من یه درمانی رو پیشنهاد کردم که این قدر تغییر تو این درمان داده شده، طرف تجربه داشته یا قبول نکرده و یا بحث هزینه پیش اومده و توی دامپزشک مجبور شدی یه درمان ابتدایی و سطح پایین و کم هزینه برای اسب بگذاری اما خارج از کشور بهای بیشتری می‌پردازند، صنعتی‌تر هستند و پیشرفت بهتری هم می‌کنند.

در مورد قرنطینه اسب بفرمایید.

استفاده‌ای از شون نمی‌شود. کسانی که آموزش می‌بینند افرادی هستند که هیچ شناخت حرفه‌ای نسبت به اسب پیدا نخواهند کرد. خب این فارغ التحصیل‌ها بعد از چه مدت مسئول می‌شن و مسایل دیگه. نکته دیگه این که ما همیشه حرفه‌های زیبایی در مورد اسب می‌زنیم اما در عمل هیچ توجهی به این حرف‌ها نداریم. خیلی آیه‌ها و سوره‌ها و نقل قول‌ها از بزرگان دین درباره اسب شده که این حیوان رو جدی بگیرید اما در عمل همچین چیزی نداریم. ته داستان اینه که کارمون صنعتی نیست. چند تا مالک اسب و مربی به خاطر دل خودشون اسب نگره می‌دارن و همین‌ها سوارکاری رو هدایت می‌کنند و چرخش رو می‌چرخونن و گرنه ما یه سازمان محکم و قدر در رابطه با خیلی مسایل نداریم. فدراسیون هست اما تمرکزش رو مسابقه بیشتر هست و مسایل دامپزشکی شاید تو این داستان کمرنگ‌تر باشه.

به نظر من ما مشکلی که تو قرنطینه داریم چیز دیگری است. خیلی از اسبایی که وارد ایران می‌شن شاید از نظر ظاهری و بدنی و قابلیت‌های ورزشی بررسی دقیقی روشن انجام شده اما از نظر موارد عفونی و آلودگی‌های عفونی تست جدی صورت نگرفته. در مبادی ورودی خیلی از بیماری‌ها کنترل نمی‌شه و این باعث می‌شه بعضی بیماری‌هایی که در کشورمون نداریم وارد ایران بشه و دلیلش توجه کافی نکردن به این نکته‌های ضروری‌یه. من یادم میاد خیلی سال پیش من یه بیماری تو اسب دیدم که ما اصلا ناقل اون بیماری رو تو ایران نداشتیم و این عامل بیماری‌زا در استرالیا بوده و این اسب وارد ایران شده. اگر اون عامل عفونی میزبان یا عامل انتقال دهنده‌ی مستعدی پیدا کنه ممکنه این بیماری تو کشور ما هم شایع بشه. بحث این هست که قرنطینه‌ای که ما تو ایران انجام می‌دیم فقط نگهداری از اسب در محیطی مجزا است و تزریق چند تا واکسن. موارد تخصصی‌تر انجام نمی‌شه که خیلی بهتر هست که این موارد انجام بشه و به نظرم در سطح بین‌المللی تمام این موارد انجام می‌شه ولی تو ایران این طور نیست و اصلا نمی‌خوان امکاناتش رو تو ایران به وجود بیان. تو دنیا اگر بخواند یه اسب رو از یه کشور به کشور دیگه منتقل کنند، صدها تست روی اون اسب انجام می‌شه اما در ایران این طور نیست. ما خیلی بیماری‌ویروسی و باکتریایی داریم که باید تو مبادی ورودی آزمایش بشه. اصلا خیلی بیماری‌ها رو داریم که جنبه ژنتیکی داره و ما اصلا به این مساله توجه نمی‌کنیم. این دلیل نمی‌شه که اگر اسبی عاری از بیماری بود گزینه خوبی هست برای این که وارد ایران بشه. خیلی از بیماری‌ها هست مثل بیماری اندام حرکتی و بیماری تنفسی که ژنتیک به طور جدی توش دخیله و ما در این زمینه هیچ کاری انجام ندادیم. قطعاً مسایل اقتصادی و شاید مسایل دیگه‌ای پشت پرده هست که دامنگیر این مساله شده.

اسب به عنوان یه ورزش المپیکی چه اولویتی در سازمان دامپزشکی داره؟ آیا اون‌ها شناخت کافی از اسب دارند و همکاری‌شون رو با مدیریت و بدنه سوارکاری چطور می‌بینید؟

مساله سیستم دامپزشکی به مفهوم نهادهای حاکمیتی هست. اینها در مورد اسب اطلاعات زیادی ندارند. کسانی هم که در راس امور هستند خیلی با اسب سرو کار نداشتند. به دلیل این که اولاً در دانشگاه‌های ما کسی نیست که اسب رو به عنوان یک دام واقعی معرفی بکنه. کتاب‌هایی هست که تدریس می‌شه ولی با دنیای واقعی فرسنگ‌ها فاصله داره. شما از پایه نگاه کنید ما در دانشگاه‌ها همچین مشکلاتی داریم. خیلی جالبه کسانی که بیرون هستند و کار حرفه‌ای روی اسب می‌کنند هیچ جایگاهی در سیستم دانشگاهی ما ندارند و هیچ



امکانات و ابزار و دانش دامپزشکی روز دنیا رو با دامپزشکی ایران مقایسه بفرمایید

ما خیلی عقب نیستیم چون پنجاه یا شصت درصد وسایل و امکاناتی که در اروپا وجود داره در ایران هست خیلی وقتها برای تشخیص خیلی از بیماریها شما نیاز به امکانات دارید. مثلا بحث سی تی اسکن هست ببینید هنوز ما برای کولیک یه جراح حرفه‌ای نداریم که بتونیم مرگ و میر رو محدود کنیم. بحث پیش میاد که به موقع اسب ارسال نشده اما خیلی از اسبها هم به موقع ارسال شدن و نشده برانشون کاری کرد و تلف شدن. یه بحث همون دانشی یه که شما اشاره کردید. تو خیلی زمینه‌ها ما دانش خیلی خوبی داریم تو زمینه رادیولوژی و سونوگرافی و تشخیص بیماریها ولی در مواردی مثل جراحی‌های دستگاه گوارش این خلل احساس می‌شه.



که پاشنه آشیل اسب هم هست.

بله پاشنه آشيله. يا جراحی‌های ارتوپدی. کسایي هم هستند که می‌گند این کارو انجام می‌دیدم ولی به نظر من یه مقدار اغراق می‌کنند. شما اگر به طب انسانی نگاه بکنید. وقتی به پزشک مراجعه می‌کنید مراحل مثل آزمایش، سونوگرافی، اسکن، پزشکی هسته‌ای بر حسب نوع بیماری برای تشخیص استفاده می‌شه. خب این یک نیاز بوده که این دستگاه‌ها فراهم شده و استفاده می‌شه. دقیقا همین دستگاه‌ها تو دامپزشکی و کار تشخیصی اسب هم مورد نیاز هست اما تو ایران همچین چیزی نداریم. خیلی از مسایل که شاید به راحتی با یه دستگاه قابل تشخیص بشه رو ما ازش می‌گذریم و می‌بریمش تو فاز اما و اگر و اگر این شود آن شود و همه مسایلی که پنجاه سال پیش هم همین بوده. البته باید به هزینه‌های این موارد هم توجه بشه که بسیار مهم هست.

نقش جامعه دامپزشکی در آموزش و پیشگیری از بیماری و ارتقا نگرهداری رو چطور می‌بینید؟ این اتفاق افتاده یا از یه دامپزشک فقط به عنوان یه درمانگر استفاده شده؟

ببینید شما وقتی می‌خواید یه کاری رو انجام بدید اون کار باید کار گروهی باشه. کار گروهی منظورم چیه؟ تو کار گروهی دامپزشک یه نقش داره، مربی یه نقش داره، مالک اسب یه نقش داره، مهتر و رییس باشگاه هم یه نقش داره. نقش تمام عوامل باید حرفه‌ای بشه که مسیر درست رو بشه طی کرد. شما تصور کنید دامپزشک اسب یه جیره غذایی یا یه مساله درمانی رو مشخص می‌کنه یا برای پیشگیری از یه

مشکل تمهیدی رو پیشنهاد می‌کنه. این مسایل در تقابل قرار می‌گیره با مدیریت باشگاه در تقابل قرار می‌گیره با مربی و حتا مهتر و خیلی از این موارد انجام نمی‌شه. مثلا شما این بیماری هرپس ویروس رو در نظر بگیرید که چند سال اخیر تو ایران اتفاق افتاده. اصلا مساله این بیماری نبوده و این بیماری اصلا شایع نشده و مسمومیت‌های غذایی بوده این مشکل که این همه وقت مسابقه‌های ما رو به تعطیلی کشوند. خب چه اتفاقی افتاد؟ چه پیشگیری شد؟ قرنطینه به صورت حرفه‌ای انجام شد؟ در مورد بررسی علوفه و آلودگی‌هاش چه اتفاقی افتاد؟ من خودم بارها و بارها در این زمینه تلاش کردم ولی خب یه دست صدا نداره. چند مجموعه و ارگان باید با همدیگه این فعالیت رو انجام بدن. شما اگه یه اسب بیمار تو یه باشگاه داشته باشید و دامپزشک پیشنهاد بده به دو دلیل این اسب باید خارج از محدوده باشگاه و در جایگاه جداگانه قرنطینه بشه اما مدیریت باشگاه یا مسئول این کار اسب رو قرنطینه نکنن، در حقیقت نقش دامپزشکی از بین رفته و خنثا شده.



شما اشاره کردید نیاز به تاسیس یک بیمارستان دامپزشکی رو احساس می‌شه. این مساله رو باز می‌کنید؟

ببینید همه جای دنیا تو هر کشوری که تعداد مشخصی اسب داره یه بیمارستان هم داره اما ما قبل از این که دوچرخه رو اختراع کنیم باید فرهنگ دوچرخه سواری رو هم آموزش بدیم. به نظر من ما بسیار نیازمند بیمارستان دامپزشکی هستیم. مشکل ما اینه که دامپزشکای ما همدیگه رو قبول ندارند. خب تا حدودی هم حق دارند چون هر کدوم تو زمینه‌ی خاصی کار کردند و هر کدوم تجربه‌ها و دیدگاه‌های مختلف دارند که در کنار هم قرار گرفتن این دوستان کنار هم یه مقدار سخته. نکته دوم سنگین بودن هزینه‌هاش هست و با توجه به وضعیت اقتصادی کل کشور کمتر کسی اشتیاق داره که به این سمت و سو بیاد. اگر فرهنگ ارجاع به کلینیک یا بیمارستان جا بیفته، احداث این بیمارستان توجیه اقتصادی و سوددهی خواهد داشت. خیلی از بیماری‌ها هست که تو باشگاه قابل درمان نیست و باید تو بیمارستان انجام بشه. فرهنگ این کار، مسایل مالی و سرمایه‌گذاری و زمین بزرگی که این کار نیاز داره محدودیت‌های تاسیس بیمارستان هست. برای تامین زمین شاید خیلی از ارگان‌ها همکاری لازم رو نکنند و خرید زمین هم سرمایه‌گذاری سنگینی می‌خواد که شاید این سرمایه سنگین جای دیگه و در بخش دیگری سوددهی بیشتری داشته باشه.

در مورد آموزش آکادمیک دامپزشکی برامون بگید و این که در دانشکده‌های دامپزشکی اسب تخصص و گرایش محسوب می‌شه؟

کلا سیستم آموزشی آکادمیک ما هم خیلی قدیمیه و هم خیلی اشتباهه. شما ببینید در رابطه با اسب چند واحد درسی داریم تو دانشگاه؟ خیلی خیلی محدود. بیشتر دامپزشک‌ها در زمینه‌ی دام بزرگ، گاوپزشک هستند حالا سگ و گربه هیچی. شاید شما تو دانشگاه یه سری درس می‌خونید که خیلی مورد نیازتون نیست اما تعداد واحدهاش زیاده. سرفصل‌هایی هم هست که خیلی مهمه اما تعداد واحدهاش کمه. از نظر تجربه‌ی اسبی کسی هم نیست تو دانشگاه که بتونه دانشجویها رو خوب راهنمایی کنه و آموزش بده. برای همین دانشجویها میان سمت دامپزشکایی که بیرون دارن کار می‌کنن. به هر حال یه سری موضوع رو تو دانشگاه یاد می‌گیرن ولی تجربه‌ای که بیرون به دست میاد با اون چیزی که تو کتاب‌ها نوشته شده خیلی فرق داره. خب یه راه وجود داره اینه که دانشگاه‌ها می‌تونن ورکشاپ برگزار کنند از دامپزشکای بیرون استفاده کنن که دانشگاه‌ها استقبال نمی‌کنن. من یک بار خواستم این کارو بکنم ولی استاد یه بخشی به خاطر این که من از بیرونم ناراحت شد و مخالفت کرد و مانع برگزاری شد. به هر حال این مسایل هست.



در مورد دامپزشک‌های مطرح ایران
برامون بفرمایید و اگر دامپزشکی هست
که به شکل مطلق بشه گفت ایشون
بهترین دامپزشک ایران هستند از نظر
شما اون چه شخصی است؟

سوال سخته. چون زمینه‌ی کاری
دوستان متفاوت هست و من از یه فرد
نمی‌تونم اسم ببرم. در زمینه‌ی مامایی
دکتر فاضلی، دکتر قلی‌زاده، دکتر ریسی
و دکتر اکبر نژاد، دکتر اسماعیل زاده و
دکتر جوکار. در زمینه‌ی رادیولوژی و
سونوگرافی از دکتر مسعودی فر، دکتر
سروری و دکتر توکلی می‌تونم اسم ببرم
و دکتر حسینی. در زمینه‌ی بیماری‌های
داخلی دکتر مودب در کرمانشاه، دکتر
بهارلو در اصفهان، دکتر کاشانی که در
زمینه‌ی کولیک فعالیت زیادی کردند.
در زمینه‌ی اندام حرکتی دکتر قلمسیاه و
دکتر ضیاوری، دکتر چراغی، دکتر مهرآرا.
در زمینه‌ی ورزش اسب و خصوصا کورس
دکتر ریسی، در زمینه‌ی جراحی دکتر
سیفی، در زمینه‌ی بیهوشی و چوگان
فکر کنم دکتر رحمانی حرف‌های زیادی
واسه گفتن داره و در رشته دامپزشکی
مسابقات فکر کنم که دکتر شهبازی عالی
باشه و دیگه همکارانم که شاید نامشونو
فراموش کردم.

فکر می‌کنید یه دامپزشک سوارکار در کارش موفق‌تر نیست؟

صد درصد. در زمینه‌ی اسب ورزشی دامپزشکی که سواری
می‌دونه یه سر و گردن از بقیه بالاتره.

پس شما هم سواری می‌کنید؟

من سواری می‌کردم. اما بعد از جراحی پام خیلی کمرنگ شده
و کمتر سواری می‌کنم راستشو بگم می‌ترسم دیگه.

در مورد تجربه و احساس و عاطفه یک دامپزشک در مواجهه
با مرگ یک اسب برامون بگید.

من در مورد هر مرگ اسبی دو تا واکنش دارم. یکیش این
هست که از مرگ این اسب برای نجات اسب‌های دیگه
تجربه بگیرم و ایراد کار و دلیل مرگ رو پیدا کنم و در صدد
برطرف کردنش باشم. گاهی البته شما با بیشترین تجهیزات
نمی‌تونن اسب رو نجات بدی. من در برخورد با مرگ اسب
خیلی ناراحت می‌شم و درگیری حسی و عاطفی زیادی با این
مرگ اسب دارم. البته بر عکس اگر اسب رو درمان کنی و بعد
همون اسب رو تو مسابقه ببینی هم خیلی خوشحال می‌شی و
به همه هم می‌گی که این اسب رو تو درمان کردی.

نظر یک کلمه یا یک جمله‌ای تون در مورد
این اسم‌ها بفرمایید.

سهراب سپهری. واقعا بعضی شعرهاش
موندگار شده تو ادبیات شعری ما

آلن دلون (لبخند) شده یکی از ضرب
المثل‌ها. می‌گن فلانی شبیه الن دلونه از
فرط خوش تیپی.

بیگل. اسبی با گردنی بسیار قوی

رامین شفیعی/ دور دنیا در هشتاد روز.
نماد جامعه سوارکاری ایران

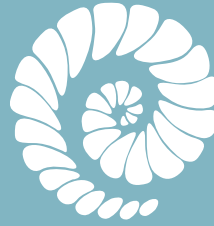


شده اسب درمان شده با شما چشم در چشم بشه؟ موافقید
این سوال رو سوال پایانی قرار بدیم؟

بله. حتما. من یه خاطره براتون تعریف کنم. من اسبی رو خاطر م
میاد که به هیچ وجه خوراک نمی خورد و چند تا از همکارا اسب
رو دیده بودند و سوهان دندان زده بودند و تشخیص زخم
معدده داده بودند و ... که نتیجه نداشت. من اسب رو دیدم و
سعی کردم با توجه به تخصصم دقیق تر به این مساله نگاه کنم.
اون اسب خیلی نا آروم و بد اخلاق بود و کارگرها به سختی
داخل باکسش می شدن و ازش وحشت زیادی داشتند. من وارد
باکسش شدم و دیدم انگار اسب به من نشون می ده مشکلش
کجاست. با فکش یه سری حرکت رو انجام می داد که نمی تونم
بهتون بگم چی بود. باید می دیدید. من هم اولین تشخیصی که
گذاشتم این بود که مشکل از مفصل فک اسبه. من یه مفصل
فک اسبو تزریق کردم با کمی آرامبخش در صورتی که کارگر
اسب می ترسید به اسبه یه کله گیر بزنه. بعد از درمان اسب
دردش ساکت شد و به خوراک افتاد و جالب اینجا بود که اسب
بعد از اون هر وقت من صداس می کردم شیهه می کشید و من
راحت می رفتم زیر دست و پاش تو باکسش در حالی که بقیه
هنوز ازش می ترسیدند. از این خاطرات زیاد دارم. خاطره بدم
دارم. یادمه یه کره اسبو دم مرگ نجات دادم و همون اسب
وقتی بزرگ تر شد با سمش به سرم ضربه زد.

ممنون از وقتی که به ما دادید.

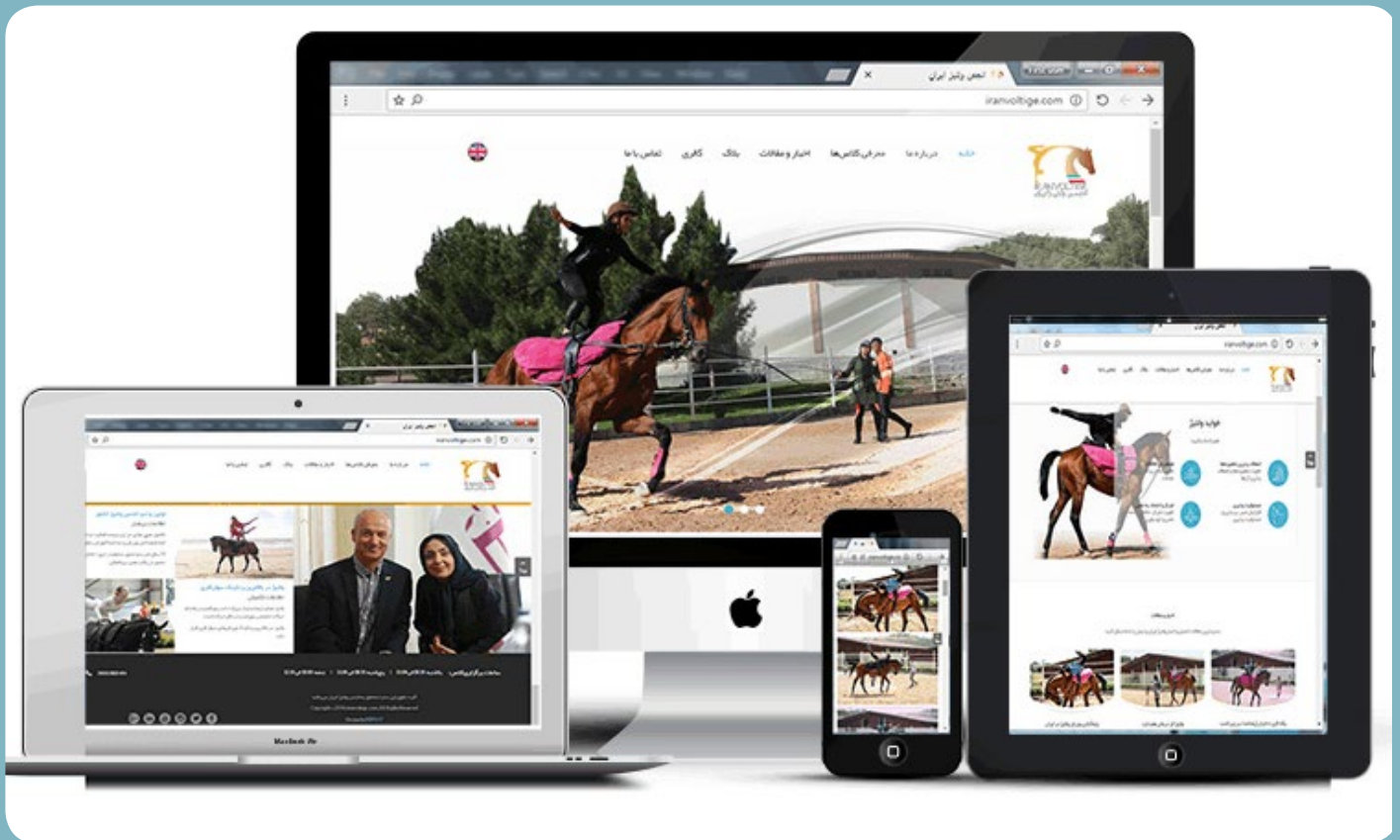
خواهش می کنم. اصلا ضبط شد؟



SEPANJ STUDIO
www.sepanjstudio.com

استودیو طراحی و برندسازی سپنج

طراحی سایت انجمن ولتیز ایران توسط استودیو سپنج ▼



اگر مسیر متفاوتی را در ذهن دنبال می کنید، جهت تحقق آرمانهای کسب و کارتان با ما تماس بگیرید.



sepanjstudio



sepanjstudio

09126935291



بازخوانی یک گفتگوی قدیمی

مه‌دی‌یار پیرزاده

برای خاطر سعید ساعدی

دعوت رئیس جمهور ترکمنستان چند روزی را آنجا بودیم و آنجا هم گپ و گفتی به این مضمون زدیم و باقی حرف‌ها و خاطره‌ها. بر خود دیدم حالا که "ایران هورسی" دارای ضریب نفوذ بالایی در حیطة پرش کاران شده و لطف دوستان برای خواندش بسیار است، آن مصاحبه را دوباره همینجا بیاورم و بخش‌هایی را که هنوز بیات نشده‌اند و قابل به گفتن هستند را تکرار کنم.

نمی‌توان برای این گفتگوی قدیمی اسمی و رسمی و شعری نوشت، بنابراین می‌نویسم:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافر است رنجیدن

این چند صفحه را برای خاطر سعید ساعدی بازخوانی کرده‌ام. دقیقاً پانزده سال پیش بود که در شماره ۳۵ مجله دنیای اسب، مصاحبه‌ای با او انجام دادم. مطلع و مقدمه‌ای بر مصاحبه‌اش افزودم و در انتهای آن شعری با صدای همایون شجریان را بعنوان تیتراژ مصاحبه استفاده کردم "ما ز اسب و اصل افتاده ایم".

آن روزها سرم شلوغ‌تر بود و مجله را چند نفری می‌بستیم. یادم هست بخش مربوط به سعید را همکارم چیدمان کرد و مجله چاپ شد و سعی من هم چیزی نبود جز اینکه عرق خود به مشهد را بر آورده‌کنم. ظاهراً سوتیتراژ شعر را نپسندیده بود و برخی از دوستانش به او نهیب زده بودند که این شعر منفی است و غیره. این را خودش به من گفت. دو سال بعد در عشق آباد دیدمش (روز اسب آخال) که به



ذکر این نکته را لازم می دانم که بگویم مطلع و پیش درآمد هر گفتگو، حاشیه ای است برای جذابیت متن که گاهی می تواند هیچ ربطی به اصل ماجرا نداشته باشد.

برای خاطر سعید و قهرمانی هایش و خدمتی که با چکمه های خوب و با کیفیت و ایرانی اش به جامعه سوارکاری می کند

آنچه در ادامه می خوانید مطالبی است که عینا ۵ سال پیش به رشته تحریر درآمده است:



پای صحبت ساعدی می نشینم و درباره ی ورزش سوارکاری مشهد از او می پرسم و با شنیدن حرف هایش، گاهی احساس غرور می کنم و گاهی به خشم می آیم... گفتگو تمام می شود و به او قول می دهم یک ضمیمه ویژه نامه، درباره سوارکاری مشهد را از آقای " یوسف نیا" برای شماره بعد، اجازه بگیرم. به اداره شهرسازی می روم تا دوستم " ابوالفضل اسدزاده" را بی خبر و سرزده بینم که می گویند امروز را مرخصی گرفته تا مجموعه ی دلگیری هایم کامل شود، سوار تاکسی می شوم و " همایون شجریان" نیز از رادیوی ماشین این آواز را برایم زمزمه می کند:

شب که می رسد از کناره ها
گریه می کنم با ستاره ها
ما زاسب و اصل افتاده ایم
ما پیاده ایم، ای سواره ها!

به بهانه ی سفر کاری ۳ روزه ام در مشهد، سراغ " سعید ساعدی" را هم می گیرم تا با او گفتگویی ترتیب دهم، آدرس اش که می دهد، خاطره روزهای خوبم در مشهد مستقر او چهارراه خیام- بلوار سجاد مشهد بهار، است، جایی که ۲ چراغ بالاتر در خیابان بهار، روزگاری دفتر کارم بود و کنار فروشگاه " پویا" ی ساعدی نیز، اداره مسکن و شهرسازی است که قدیمی ترین دوست دوران زندگی ام در حال حاضر یکی از کارشناسان املاک آنجاست و....

از سه راه ادبیات و " جهاد دانشگاهی مشهد" که روزگاری کارمند آنجا بودم رد می شوم و روزنامه ی " قدس" را توری می کنم و نگاهم روی خبری میخکوب می شود که حاوی این پیام است: باشگاه ابومسلم بدلیل برکناری و نبود استاندار خراسان(حامی مالی این تیم)، از لیگ کناره گیری می کند!


انگار امروز روز حسرت ها و یادآوری بی کفایتی هایی است که ضربه بر پیکره ی شهرم زده است... به محل قرار می رسم و مشتاقانه

سعيد رضا ساعدي متولد ۱۳۵۳ در مشهد است، همان سالي که انجمن سلطنتي اسب در مشهد شروع به کار کرده است. سال ۱۳۵۴ نیز هيات سوارکاري اولين بار در سن ۶ سالگي به همراه دايي انجمن سلطنتي) رفت و همانجا دل از کف داده است و اين شروع يک داستان پرهيجان در زندگي اش بوده است....

- بچه که بودم، دايي ام به صورت تفريحي اسب نگهداري مي کرد و براي اسب هائيش يک مراقب ترکمن داشت من به همراه او اسب ها را براي آب خوردن مي برديم به جايي که امروزه کوچه ي "گلشن" نام دارد. آن سال ها سه راه آب و برق، محدوده خارج از شهر حساب مي شد. يادم هست يک روز دايي ام به من گفت که دوست داري اسمت رو توي باشگاه سوارکاري ثبت نام کنم؟ ... و من در پنجمين سال کاري انجمن سلطنتي (که بچه ها در اصطلاح به آن انجمن مي گفتند) به اين مجموعه پيوستم



به صورت رسمی در سال ۱۳۶۲ و زیر نظر مدیریت وقت، آقای "نجیب" به صورت نیمه حرفه ای شروع به فعالیت کردم و به دلیل آشنایی قبلی با اسب، مدت زمان خیلی کمی در مانژ گرد حضور داشتم و خیلی زود به جامعه ی سوارکاران حرفه ای پیوستم. آن سالها مسابقات کشوری زیادی در مشهد برگزار نمی شد، اما مسابقات سراسری در رده نوجوانان داشتیم و بصورت قرعه کشی، یکی اسب هایی که مربوط به برگزاری مسابقات بود در اختیار پرش کاران قرار می گرفت و با هم به رقابت می پرداختند.



ریاست سالهای اولیه مجموعه بر عهده ی " علی عرفانیان " بود که در همان باشگاه مربی گری هم می کردند. اسب ها از فرح آباد تهران به اینجا منتقل می شدند و برای افراد علاقه مند به سوارکاری ، قبض هایی صادر می شد و اقبال خیلی خوبی هم نسبت به این وضعیت وجود داشت. یادم هست پرسنل مجموعه ی فرح آباد با سرویس و حفظ حق ماموریت برای هر رویداد به مشهد می آمدند و برمی گشتند، از طرفی به دلیل تولیدات زیادی که در فرح آباد وجود داشت و تعدد اسب های کاربرد و پا به سن گذاشته و حتی وارداتی های قبل از انقلاب ، هیچ مشکل و مانعی برای حضور اسب در مجموعه سوارکاری مشهد وجود نداشت و خود من هم با همین اسب ها پرش را آموختم و آزموده شدم و علاوه بر آن ، وجود پانسیون ها و مدیریت هیات وقت سوارکاری مشهد نیز، باعث جذب بسیاری از مردم به این ورزش مفرح گردید و با شروع رسمی ورزش سوارکاری، مشهدی ها نیز از آن بی بهره نماندند.



تاریخ تاسیس بقیه باشگاه های سوارکاری رو به خاطر داری؟

- نزدیکی انجمن که امروزه به آن "مجموعه سوارکاری مشهد" می گویند، یک باشگاه دیگر وجود داشت به نام "باشگاه آقای امینی" که نام امروزی اش "آذرخش" است و مالک قدیمی اش آقای بود بنام "قائم مقام" و در طی زمان اداره این باشگاه در اختیار آقای امینی افتاد که از ابتدای کار باشگاه، کمک حال آقای قائم مقام بود. مساحت این باشگاه بزرگ نیست و بیشتر حکم یک اصطبل را دارد، اما از قدیمیهای شهر مشهد است.

بعد از آن فکر می کنم سال ۱۳۶۵ و یا ۶۶ بود که در مراسم افتتاحیه ی باشگاه "ارشاد" که متعلق به خانواده "نیکویی" بود شرکت کردم. این باشگاه دسترسی بهتری را برای عموم دار بود و انتهای بلوار وکیل آباد، بین دوراهی شاندیز - طرهبه قرار داشت و دارد و بسیار کامل و مجهز است و یکی از بهترین مجموعه های سوارکاری بخش خصوصی در ایران است.

سالها بعد در جاده کلات، آقای کاشانی اقدام به احداث و راه اندازی یک باشگاه سوارکاری کرد و شاید قبل از آن در ۵ کیلومتری شاندیز باشگاه "کیان" که امروزه "الیاس" می نامند، افتتاح گردید.

در "طرق" نیز مجموعه ای بود که در تملک جهاد بود و باشگاه های دیگری هم در سایر نقاط تاسیس شدند، از جمله ی آنها و در دهه ی هفتاد، محمد و مهران کاظمیان بودند که باشگاه سوارکاری "کاظمیان" را در طرهبه راه اندازی کردند، ضمن اینکه خود من هم به همراه یکی از دوستان "باشگاه پویا" را تاسیس کردیم و مشغول به آموزش و سوارکاری شدیم و از آن به بعد فصل جدیدی در ورزش سوارکاری مشهد شکل گرفت، باشگاه ها کم کم بیشتر شدند و مسابقات داخلی متعددی نیز در باشگاه "ارشاد" و "کاظمیان" برگزار می گردید که این امر تا همین امروز به بهترین شکل ممکن ادامه دارد.



مدیران مجموعه ی سوارکاری مشهد چه کسانی بودند؟

- اولین نفرشان مرحوم آقای " کارآمد" بود و بعد از ایشان مرحوم " محمد صادق سالاری" مدیریت را بر عهده گرفت و تاثیر بسزایی در آبادانی و گسترش تاسیسات و ارتقاء جایگاه مجموعه داشت و حتی پیگیر ترمیم و بازسازی منحنی میدان پیست هم بودند ولی بخاطر عدم تعامل سازمان های مرتبط، هیچگاه موفق به انجام این کار نشد.

سپس اتفاق بدی افتاد و مجموعه ی سوارکاری مشهد به " سازمان توسعه و تجهیز" واگذار شد و وحدانیت و ابّهت این مجموعه از بین رفت و این سازمان نیز، مجموعه را به بخش خصوصی و با سیاست اجاره ی یکساله واگذار کرد.

مدت زمانی هم آقای " نیکویی" مدیریت را عهده دار بودند و هزینه های استهلاکی زیربنایی و زیرساختی زیادی نیز برای مجموعه بوجود آمده بود. بنا بر این سرمایه گذاری روی این حوزه و با چنین سیاستی برای هیچ عقل سلیمی پذیرفته شده نبود.

به هر حال " انجمن" خانه ی اول سوارکاری همه ی ما بوده و خواهد بود و نمی توانستیم از آن دل بکنیم. ناگفته نماند که به همت آقای " نیکویی" میدان کورس بزرگ و قابل توجهی در محل زمین مجموعه ورزشی " ثامن" سالهاست که ساخته شده که در نوع خود در ایران بی نظیر است و طول یکی از خط های مستقیم این میدان ۱۰۰۰ متر می باشد و زیر ساخت های محکم و اصولی در آن تعبیه گردیده .

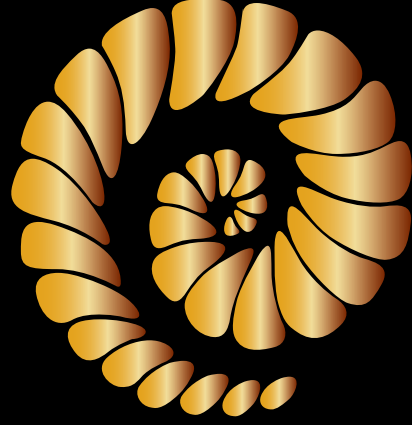


مختصری هم از اثر گذاران قدیم و جدید مشهد در این رشته بگو؟

آقای "صادق کنه کاران و طراحان مسیر و داوران در مشهد هستند که جزو اولین مربیان، سوارکاران و طراحان مسیر و داوران در مشهد هستند و در حال حاضر هم کارمن اداره تربیت بدنی هستند. مشغول بودند که ایشان دوره ای در باشگاه جهاد واقع در "طرق" مرتبط با این رشته نیز دانشگاه علمی کاربردی رشته "پرورش اسب" مرتب با این رشته نیز در آنجا شکل گرفت و ایشان در آنجا هم دوره دیدند و هم آموزش دادند و حتی آقای کاظمیان نیز از اولین شاگردان آنجا بودند. البته بعد از یکسال این رشته هم منحل شد چون مدیریت وقت میانه ی خوبی با اسب و پرورش اسب نداشتند و کاربردی های دیگری را در نظر داشتند.

آقای "رامین چرمچی" که مقام های مختلفی را در سالهای نه چندان دور بدست آوردند، خانم "هاله نیکویی" که چندین جام را بالای سر برد و جزو ۵ نفر انتخابی اعزامی تیم ملی به دوحه بودند، البته در خانواده نیکویی، تعدد نفرات قهرمان کم نیست.

همچنین می توان از "بنیامین اثر افشار" که نایب قهرمانی کشوری و یکی دو مقام بزرگ دیگر را دارند نام برد و دیگری که الان حضور ذهن ندارم.



SEPANJ Jewellery

گالری جواهرات سپنج

بزودی...



قسمت اول

چیزی نمی‌توانم بنویسم. چند سطری نوشتم درباره سیمین بهبهانی، سیمین دانشور، فروغ فرخزاد و زنان دیگر سرزمینم که پیشتازند و خط شکن و می‌خواستیم قیاسی کنم بین ادبیات و ورزش و پلی بزنم بین کسانی که سیمون دوبوار در کتاب معروفش آنها را جنس دوم خطاب کرد در ادبیات و هنر و بانوان پیشرو در سواری ایران اما با فشردن کلیدی تمام نوشته‌ها را به باد دادم. از دوستی شنیدم که هیتلر دستور داده بود فعل نمی‌شود از فرهنگ لغت آلمانی برچیده شود و با خود فکر کردم مگر شکل منفی فعل در لغت نامه می‌آید. شاید نیاید اما این نتوانستن در روح و فرهنگ ایرانی تنیده شده است و گاهی بانوان این اقلیم در شکستن این نه و این نشدن پیشروتر از مردان بوده‌اند. با تمام قید و بند تاریخی و فرهنگی. انگار پیله‌ی تنیده شده بر ذهن و اندیشه نیمی از جمعیت این آب و خاک آنها را پروانه‌تر کرده است. پروانه‌تر! اسم با پسوندتر. اشتباه در اشتباه. غرق در اشتباهم و بلا تکلیف برای نوشتن سخن نخست. گفته‌اند و شنیده‌ام که سخن نخست‌های گفتگوها بیشتر حکم ثنا و مجیز دارد. نمی‌دانم. شاید. فرهنگ ما باز هم مملو است از این شایدها از این مدح و مجیز. از این ابهام. از این استعاره و چند

پهلوی گویی و گل‌آلود کردن آب برای پنهان کردن کم عمقی‌اش. بگذریم. به هر ضرب و زور چند سطری نوشتم. این فعل نتوانستن درباره فائزه غروی بانوی سوارکار را صرف کردم و نوشتم. پیچیده شد. نتوانستن را نوشتن. پیچیدگی گاهی خوب است. شخصیت بانوی سوارکار فائزه غروی اما پیچیده نبود. متانت داشت و فروتنی که هم رگ و نشانه‌های دردی در آن مستور بود. باز درد سواری ما را. انسان‌های دردمندند که خط شکن‌اند از هر نژاد و ملیت و جنسیتی. همین است که ایشان یکی از انگشت شمار سوارکاران خانم ایران است در پرواز بر مانع در رده‌بالا. بخوانیم این گفتگو را. شنیدن این گفتگو، پیاده کردنش، دوباره خوانی با خود سوارکار برای من جذاب بود. کاش برای شما هم باشد. کاش تیر برای بانوان سوارکار سرزمینم از جنس ابر باشد و پروانه وار مانع‌ها را بپزند. تمام مانع‌ها را چه در میدان پرش، چه در زندگی و چه در فرهنگ و هر چیز دیگر این سرزمین و کاش‌های دیگر. دست مریزادشان. دست مریزادتان.

از گذشته برامون بگید از روزی که هنوز اسب سوار نشده بودید تا به امروز. هر اون چیزی که بشه اسمش رو بیوگرافی گذاشت. مسیر، مربی‌ها و افتخارها.

من متولد دهم فروردین هزار و سیصد شصت و شش هستم و از هفت سالگی سوارکاری رو شروع کردم تو باشگاه نوروزآباد به همراه ملیکا. اوایل من همراه ملیکا می‌رفتم و زیاد تحت آموزش قرار نمی‌گرفتم چون اون موقع مثل الان سواری با پونی برای بچه‌ها نبود. اون جا آقای شاطری مربی بودند که با ایشان

شروع
کردیم و
ایده آقای شاطری
این بود که بچه تو سن
هفت سالگی خوب نیست زیاد
سواری کنه و در سن رنده و پاهش
پرانتری می شه. من هفته ای دو بار می رفتم
و بیشتر تو لنز سوار اسب می شدم و قدم
می رفتم. بیشتر ارتباط با اسب و عشق و علاقه
بود. تو سن ده سالگی حدود بیست جلسه
تو باشگاه افشین با آقای علی رضایی شروع
کردم به آموزش دیدن و در حد یورتمه سواری
یاد گرفتم و اومدیم باشگاه کوهک زیر نظر
آقای محمد آقابزرگی به سواری ادامه دادیم
و اولین اسب مون رو پیش ایشون خریدیم و
اولین مسابقه رو با ایشون شروع کردیم. اولین
مسابقه ی غیر رسمی من تو باشگاه دشت
بهشت و اولین مسابقه های رسمیم تو باشگاه
نوروزآباد و فرح آباد بود. بعد از آقای آقابزرگی
پیش آقای علیرضا بختیاری کار کردم و بعد
ادامه دادم و آقای شاهرخ مقدم و الانم زیر نظر
مجید و یه مربی خارجی آقای آنتونیس پتریس
دارم کار می کنم و البته وقفه های یکی دو ساله
یا کم و بیشتر هم تو کارم داشتم. در شروع
سواریم خانم ها و آقایون جدا بودند. تو رده
نوجوانان جام های پیشرفت و یگانگی پیشرفت
اولی و دومی و سومی دارم و تو جوانان جایزه
شدم که تو همون رده سواری ادغام شد و
یک سال کنکور رو هم سواری نکردم و بیشتر
مقام هامو آخرین کسب کردم. عمده مقام های
دیگرم که می تونم اسم ببرم سال نود و دو
نایب قهرمان مالکین شدم با اورگانه. سال نود
و سه قهرمانی مالکین کشور و قهرمانی مالکین
استان تهران شدم با اسب اورگن. تو جام دنیلی
و جام پدیده سازان قهرمان مالکین شدم و جام
ثامن رو با کنتسا سوم شدم و امسال سال
نود و شش هم با گلوریا جام نوروزآباد سوم
شدم. این رو هم اضافه کنم که رشته تحصیلی
دانشگاهی ام مهندسی معماری بوده.





PHOTO
oshani

اولین صدای شیهه اسب رو چه زمانی شنیدید؟ آیا این شیهه متعلق بود به اولین اسبی که در زندگی دیدید؟

نه به خاطر نمی‌آرم. چون از بچگی به حیوان‌ها علاقه داشتم و فکر کنم که از همون بچگی اسب رو می‌دیدم و در خاطرات بچگیم همیشه به یاد دارم در شمال و کنار دریا اسب سوار می‌شدم.

بیاید به اولین پیاده شدن تون از اسب کمی فکر کنید، درباره‌اش برامون بگید؟

برای من روی اسب امنیت بیشتری بود تا زمین. چون این قدر علاقه داشتم به اسب که پشتش حس بهتری داشتم. لحظه‌ای که پایین اومدم هیچانی که داشتم و حس خوب اون لحظه رو به یاد می‌آرم.

به نظرتون چه پارامترها چیزهایی در بطن و نهاد و ذات یک انسان باعث شیفتگی به اسب می‌شه؟

من فکر می‌کنم خیلی چیزا ذاتی است. عشق به اسب ذاتی است و در همه آدم‌ها هست به نظرم، ولی در بعضی‌ها خاموشه. من هیچ وقت با ترس به سمت اسب نرفتم اما کسانی رو دیدم که می‌ترسیدن و شاید از من شیفته‌تر شدن به اسب. یعنی متوجه شیفتگی تو ذات خودشون شدن به اسب. فکر می‌کنم که در همه‌ی انسان‌ها این باشه و این طبیعی است و بر حسب شرایط روانی و اجتماعی که فرد در اون رشد می‌کنه بروز متفاوت داره.



اولین باری که اریب یورتمه رو درست رفتید و حس کردید می‌تونید سوارکار خوبی بشید رو به خاطر دارید؟

با این سوال برگشتم به خاطرات. بله به خاطر میارم. لذت و حس خوب و با کنترل سواری کردن رو یادمه. اسی که یورتمه رو باهاش شروع کردم رو یادمه. اسمش گزند بود. یه اسب نیله رنگ. تو مانژ بیضی که یورتمه رو شروع کردم و خیلی برام لذت بخش بود. و از بهترین خاطراتم سواری کردن با این اسب نیله رنگ است که شروع به یورتمه رفتن کردم.

اگر سیصد سال پیش زندگی می‌کردید و یک سردار جنگی بودید با اسب زخم خورده‌تون چه می‌کردید وقتی سایه شمشیر دشمن خودتون رو حتا تهدید می‌کرد؟

صد درصد اولین کاری که ناخودآگاه می‌کردم دفاع از اسبم بود. تصور همچین چیزی بغض به گلوی من میاره. نه تنها اسب هر موجود دیگه‌ای رو اگه تو درد بینم حسی دارم که در کلام نمیاد و هر کاری رو می‌کنم که این درد رو ازش بگیرم.



در زندگی‌تون کنار و سوار بر اسب چه نقطه عطف‌هایی وجود داشته، چه نقاط برجسته و مثبت یا بازدارنده‌ای که باعث تحول یا برگشت و شکست بوده؟

من چند فراز و فرود بزرگ تو ذهنم دارم که یه کم پر رنگه. من با خرید یه اسب به اسم اورگانه وارد دوره تازه‌ای شدم. اورگانه سواری‌مو یه جور دیگه کرد و سواری رو یه جور دیگه بهم نشون داد. خب مطمئنا یه اسب تو زندگی هر سوارکار حرفه‌ای میاد که یه همچین تاثیری داشته باشه. شاید فقز یه اسب نباشه و در مقطع‌های زمانی مختلف، اسب‌های متفاوت این تاثیر رو داشته باشن اما اورگانه منو خیلی بالا آورد. من با این اسب خیلی پیشرفت کردم. بهم دل و جرات داد. یه مقطع که خیلی بازدارنده بود و من هنوز حسرتش رو می‌خورم. هفت سال پیش بود که تو سفرم از یه اسب لگد خوردم. تو یه اصطبل تو هلند و من البته سوار نبودم، رفته بودم اسب بخرم و با اون اسبم پیام مسابقه بدم و خیلی از نظر بدنی و ذهنی آماده بودم. این صدمه منو شش ماه عقب انداخت در حالی که یه سوارکار اگه یک ماه سواری نکنه کلی عقب می‌افته. از نظر ذهنی هم این دوره خیلی برام فشار بود و حتا دوست نداشتم پیام بشینم کنار مانژ سواری بقیه رو نگاه کنم. هنوز که فکر می‌کنم اگر این اتفاق نمی‌افتاد شاید الان خیلی جلوتر بودم.



اولین مسابقه سوار مبتدی تون کی و کجا و با چه اسبی بود و اون اسب الان کجاست؟

با یه اسب قره کهر بود به اسم شفق که متعلق به خود من نبود و الان نمی‌دونم کجاست و فوق‌العاده ترسو بود و اون موقع سه بار امتناع اخراج بود. تو خونه خیلی خوب می‌پرید و تو مسابقه می‌ترسید و منو تو اولین مسابقه اخراج کرد.

لحظه اولین بار دیدن اولین اسبی رو که در زندگی خریدید رو برای خواننده‌های ما بازگو می‌فرمایید؟ آیا شیفته‌اش شدید که اونو خریدید؟

در واقع این اسب اشتراکی بود بین منو ملیکا و متعلق به مربی‌ای بود که پیشش سواری می‌کردیم و با اون اسب از قبل آشنایی داشتیم. من شیفته این اسب نشدم من شیفته‌ی همه اسب‌ها بودم. این اسب بعد از این که متعلق به ما شد به طور خاص دوستش داشتیم.

اگر خواهر بزرگ‌ترتون اولین فرد اسبی خانواده‌تون نبودند چقدر احتمال داشت شما معرفی کننده اسب به خانواده می‌بودید؟

صد درصد.



نقشه دوم زندگی تون در حالی که خدا تصمیم به آفرینش اسب
نمی‌گرفت چی بود؟ از هوش هیجانی و هوش عضلانی که از خدا
هدیه گرفتید در چه رشته و فعالیت بشری استفاده می‌بردید؟

من خیلی به این موضوع فکر کردم. چیزی که الان دوست دارم معلمی
است. الان هم با توجه به کارم مربیگری هم می‌کنم که خود نوعی
آموزش دادن است اما بیرون از اسب بیشتر کار کردن با کودکان و
معلمی رو دنبال می‌کردم.

کی سوار یا کنار یا دور از اسب به این باور رسیدید که در آینده در
زمره انگشت شمار سوارکار خانم ایران هستید که نه در تک مانع در
پارکور توان بلند پروازی داره؟

این چیزی نیست که آدم به این نتیجه برسه. این چیزیه که برای آدم
پیش می‌آید. باور این که می‌تونم سوارکار خوبی بشم و از جایگاهی که
هستم می‌تونم بهتر بشم به چیزیه که همیشه تو وجود هست. فکر
می‌کنم هر آدمی می‌تونه هر چیزی رو با تلاش به دست بیاره و چیزی
نیست که احساس کنم برای من همیشه. این باور من هست و چیزی
می‌کنم برای همه انسان‌ها همین طور باشه. در نتیجه آدم هر چیزی
رو که بخواد بهش می‌رسه. این باوریه که من دارم.



برای رسیدن از یک سوار که شاید سواری آزاد می‌کنه تا یک همیشه حاضر در رده‌های بالا چه نقشه و مسیری طی کردید؟

ببینید برای این که به شکل حرفه‌ای این قضیه صورت بگیره یه بخش مهم داشتن اسبه. حالا یا خود شخص توان مالی داره یا اسپانسرها که وسیله‌ای این ورزش رو در اختیار بگذاره. این جنبه‌ی خیلی مهم قضیه رو اگر کنار بگذاریم مسیر خود شخص مهمه. مسیری که خود شخص باید در نظر بگیره اینه که این رشته می‌شه کل زندگیت. یعنی تو انتخاب دیگه‌ای نمی‌تونی داشته باشی. مثلاً این که من آخر هفته می‌خوام دو روز برم سفر یا این که من امشب که پنجشنبه شبه و خانواده دور هم جمعند و می‌خوام برم مهمونی. همچین انتخاب‌هایی نداری. خیلی‌ها فقط مسابقه می‌رن و توان تامین اسب و تمرین روزانه رو هم دارند اما به عنوان یه شغل و یه حرفه تعطیلی نداره این کار. مجید همیشه یه مثال می‌زنه و می‌گه این کار مثل بیمارستانه. بیمارستان هیچ وقت تعطیل نمی‌شه. تو این مسیر اگه کسی بخواد از یه سوارکاری که سواری آزاد می‌کنه به یه سوارکار حرفه‌ای تبدیل بشه باید زمان زیادی بگذاره و این زمان زیاد گذاشتن یعنی زحمت کشیدن زیاد و برای هر شخصی این قضیه فرق داره. برای من البته زحمت نیست چون این قدر عشق تو این کار برای من هست که آدم چیزی رو حس نمی‌کنه. از بیرون خیلی‌ها به من می‌گن شما چرا این قدر کارتون سخته؟ دوازده شب میاید خونه قبلش تو اصطبلد سواری می‌کنید. من این جور به این قضیه نگاه نمی‌کنم. چون این کار برام عشقه سختی حس نمی‌کنم. سختی‌ها رو اصلاً نمی‌بینم.

چه تجربه یا رفتار یا عمل خاصی برای ارتقا سوارکاری تون انجام دادید که فکر می‌کنید تجربه منحصر به فرد خودتون بوده و می‌تونید به باقی سوارکارها به ویژه خانم‌های سوارکار راهکار بده.

می‌تونم بگم خیلی جاها به عنوان یه سوارکار خانم می‌تونستم تو موقعیت‌های مختلف کنار بکشم. اما همیشه حقم رو خواستم و براش جنگیدم. برای چیزی که می‌خواهم ریزش سوارکار خانم همه جای دنیاست. چون وقتی حرفه‌ای می‌شه ماجرا و می‌رسی به رده‌های بالاتر و شرکت تو مسابقه‌های مهم تر و به شکل حرفه‌ای سوار می‌کنی و مربیگری، باید زمان زیادی برای شاگرد بگذاری و این می‌شه حرفه‌ات و این حرفه‌های ایران تو ارتفاع صد کم حرفه سخته. مسابقه‌های ایران تو ارتفاع صد و چهل، صد و چهل و پنجه که تعداد خانم‌ها کم شاید تو اروپا تو صد و شصت تعداد خانم‌ها کم باشه اما تو رده‌های مطابق رده‌های ایران شاید تعداد خانم‌ها حتی بیشتر از آقایون باشه. به هر حال فکر می‌کنم شاید این انتخاب خانم‌هاست که باید زمان بیشتری بگذارند و تو باشگاه وقت سپری کنند و این کارو شاید نتون بکنن و به تدریج دور بشن.





نحوه اجرای شانه به داخل رو به خواننده‌های ما مختصر توضیح می‌دید؟

شانه به داخل اثری است که اسمش روش هست. شانه داخلی اسب خارج می‌شه از بقیه محورها و یه محور تشکیل می‌ده و شانه خارجی و پای داخلی اسب یه محور جدا تشکیل می‌ده و پای خارجی هم یه محور دیگه و اسب در واقع تو سه محور حرکت رو به جلو می‌کنه. برای این اثر من می‌تونم بگم قشنگ‌ترین حالتی که یه سوارکار می‌تونه این اثر رو درک کنه اینه که در آموزش دادن این اثر می‌گن که اگر بخوای این اثر رو درست بری وانمود کن می‌خوای اسبو به دایره ببری ولی خط مستقیم رو بری و سر اسب رو کمی متمایل به داخل کنی، چون تو دایره همین طوره و با پای داخل اسب رو به جلو هدایت می‌کنیم به جای این که به دایره بیاد ولی تماس اصلی با دست خارجه یعنی سر اسب متمایل به داخله ولی تماس خارج شرطه و پای خارج هم عقب پشت تنگ باید پشتیبانی کنه.

خودتون رو سوارکار بهتری می‌دونید یا مربی بهتری؟ چرا؟

واقعا نمی‌تونم بگم. موضوع سختیه. در مورد مربیگری یه چیز که به من حس خیلی قشنگی می‌ده اینه که من خودم انتخاب نکردم که خب الان می‌خوام مربیگری کنم. برای من این مساله به این شکل پیش اومد که من زیر نظر مجید بودم و مجید گفت شروع کن با شاگردای من کار کردن و خوب منم دوست داشتم اما به این شکل نبود که من حتما می‌خوام مربی باشم. وقتی شروع کردم چیزی که خیلی برام لذت بخش بود این بود که بدون این که هیچ برنامه‌ای داشته باشم و آموزشی دیده باشم می‌دونستم باید چه کار کنم و این برام خیلی لذت بخش بود. تو هر لحظه فهمیدم که الان مشکل این سوارکار چیه و مشکل این اسب چیه. همه چیز رو ناخودآگاه می‌دونستم و حس کردم می‌تونم مربی خیلی خوبی باشم.



برای انتخاب آبخوری مناسب برای اسب‌های مسابقه‌ای تون از آقای شریفی کمک می‌گیرید یا خودتون تصمیم می‌گیرید؟

صد درصد از مجید کمک می‌گیرم. البته خودم هم ایده‌هایی دارم اما نظر مجید رو می‌خوام.

چقدر در انتخاب ابزار ولوازم سواری خودتون و اسب تون، زیبایی شناسی، جنسیت و سلیقه نقش داره و چقدر مسایل دیگه‌ای مثل حامی مالی یا هر چیز دیگری؟

تو دوره‌ای من خیلی دوست داشتم اسب‌هامو رنگ‌های مختلف با هم ست کنم ولی الان بیشترین چیزی که مدنظرمه اینه که ابزار مناسب برای اسبم پیدا کنم. مثلاً کدوم مچ بند برای اسبم مناسب تره یا کدوم زین برای خودم و کمر اسبم مفیدتره. همچنان البته زیبایی برام مهمه ولی اسب برام مهمتره و بیشتر به اون فکر می‌کنم.

در مورد لباس‌های سوارکاری چی؟ چون به هر شکل سوارکاری یک نمایش میدانیه.

در مورد لباس‌هام سعی کردم لباس‌هامو ست کنم. در کل تم آبی و فیروزه‌ای رو خیلی دوست دارم. شاید شلاق و دستکشم و تی شرت مسابقه‌ای را سعی می‌کنم که با هم ست کنم. در کل این موضوع برام جذابیت خاصی داره.



یک روز خیلی پرکار رو توی خونه برای ما تشریح می‌کنید؟ از لحظه ورودتون به اصطبل تا پایان کار بفرمایید.

روز پرکار روزایی که با مربی خارجی کار می‌کنم. آقای آنتونیس پتریس. من با ایشون تو باشگاه کلینیک دارم و ایشون یه روزایی از شش صبح باهامون کار می‌کنه و تا شش شب و بینش یکی دو ساعت وقت استراحت و نهار در ظهر داریم که البته برای من مصادف با زمان استراحت نیست و من باید کارهای دیگرم رو در این زمان هماهنگ کنم. بعد از ساعت پنج یا شش کلینیک ما تموم می‌شه و من باید پیام با اسبایی که تو کلینیک باهاشون کار نشده و شاگردام کار بکنم تا دوازده شب. این روزها روزای پرکاریه و ما معمولا قبل از مسابقه‌های مهم کلینیک رو به مدت سه چهار روز داریم.

من در این دو دهه تعقیب و حضور تماشاگرانام در مسابقه های پرش، تصویر مشترک از شما وخواهرتون ندارم در یک قاب ندارم. در مورد تعامل و کار و حضور در کنارخواهرتون که مدیر باشگاه هستند بفرمایید؟

شاید دلیل این که این تصویر رو ندارید اینه که ما مستقل کار می‌کنیم. ملیکا سال‌هاست خودش مربیگری می‌کنه و منو مجید هم با هم کار می‌کنیم. شاید از بیرون خیلی‌ها این طور می‌بینند اما از داخل چیز دیگری است. کار ما کاملا مستقل هست اما من همیشه دلگرمی و پشتوانه‌ای که یه خواهر از خواهرش می‌گیره و از ملیکا گرفتم تو شغلم. هر جا یه مشکلی داشتم، ناراحت بودم، ملیکا همیشه پشتم بوده و اون دلگرمی و اون حمایت رو من لحظه به لحظه احساس کردم. خیلی جاها اگر ملیکا نبوده من از سوارکاری کنار می‌کشیدم.

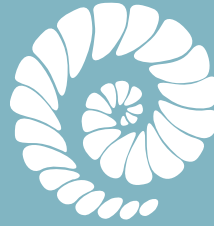
ادامه دارد...

گفتی:
هوای شعر تو
قانون جنگل است...

گفتم که:
قول!
از خط قرمز
لبان تو
من
دور تر نمی روم....

مهدیار پیروززاده - از مجموعه‌ی "من اشتباه به خواب تو سرزدم" - نشر آفرینشگر - بهار ۹۳

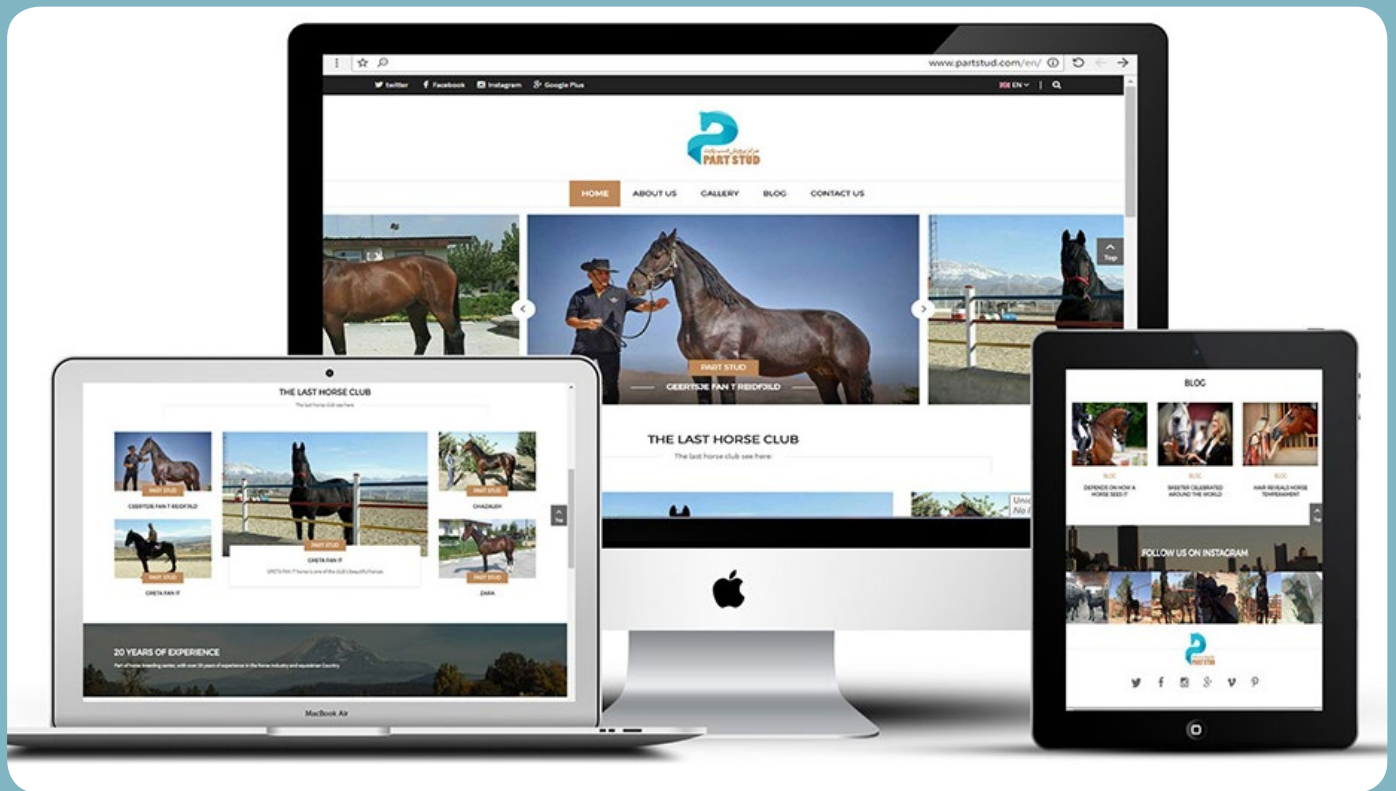




SEPANJ STUDIO
www.sepanjstudio.com

استودیو طراحی و برندسازی سپنج

طراحی سایت مجله دنیای اسب توسط استودیو سپنج ▼



sepanjstudio



sepanjstudio

09126935291



SEPANJ STUDIO
www.sepanjstudio.com

استودیو طراحی و برندسازی سپنج

"سپنج" یک استودیوی برندسازی است که خدمات مشاوره در زمینه برندینگ ارائه می‌کند.

خدمات ما شامل تدوین استراتژی بازاریابی، بخش بندی بازار و هدف گذاری، تعیین استراتژی فروش و تدوین پیام تبلیغات و طراحی المان‌های برند بر اساس استراتژی تعیین شده شامل طراحی گرافیک، طراحی محصول، بسته بندی، ساخت فیلم و تیزر، طراحی سایت و... برای شرکت‌ها می‌باشد.

ما با ارائه ایده‌های الهام بخش، خلاقانه و قابل اجرا به مشتریان خود کمک می‌کنیم تا همواره در بازار رقابت چند گام جلوتر از دیگران حرکت کنند.

فلسفه‌ی کاری ما این است که جهان کارگاه خلاقیت ما است و ما هنر را با علم تبلیغات مدرن به هم آمیخته‌ایم تا کسب و کار مشتریانمان را بهبود بخشیم. ما عاشق نوآوری هستیم و استفاده از رسانه‌های نوین دارای ضریب نفوذ بالا را در گسترش کسب و کار مشتریان خود در نظر می‌گیریم.

از مزیت‌های همکاری با ما خلاقیت و نوآوری، خدمات یکپارچه و همچنین صرفه جویی در هزینه‌های دراز مدت برای مشتریان می‌باشد.

ریشه کلمه سپنج و هدف از انتخاب آن:

کلمه سپنج از شاهنامه فردوسی وام گرفته شده است و در لغت به معنی «هستی» و «مهمان» و همچنین به معنی «آلاچیق»، محلی برای استراحت زودگذر می‌باشد.

ما چه کارهایی انجام می‌دهیم:

"سپنج" خدمات یکپارچه‌ی خود را با توجه به نیاز مشتریان، از سازمان‌های کوچک و متوسط تا بزرگ به اثر گذارترین شکل ممکن ارائه می‌دهد که شامل موارد زیر است:

- تدوین استراتژی بازاریابی
- بخش بندی بازار و تعیین موقعیت کسب و کار و هدف گذاری
- برند سازی و طراحی المان‌های برند
- تدوین و اجرای استراتژی پیام
- طراحی و تدوین محتوا و متن تبلیغاتی
- طراحی کمپین‌های خلاقانه بر اساس استراتژی تعیین شده
- هویت سازی یکپارچه برای مشتریان بر اساس استراتژی
- دیجیتال مارکتینگ
- توسعه‌ی برند در شبکه‌های اجتماعی
- طراحی گرافیک تجاری، طراحی سایت و تهیه و تولید مستندهای تبلیغاتی

مدیریت استودیو سپنج بر عهده‌ی «مه‌دی‌ار پیرزاده» می‌باشد. ایشان فارغ التحصیل MBA از دانشکده کارآفرینی دانشگاه تهران و کارشناسی هنر از دانشگاه سوره تهران می‌باشند و در کارنامه‌ی ایشان طراحی، ایده پردازی و اجرای پروژه‌های متعددی به چشم می‌خورد.



sepanjstudio



sepanjstudio

09126935291



IRAN HORSEY

Iranian Leading Equine Agency

با ایران هورسی هیچ لحظه و خبری را از دست نمی دهید

 [iranhorsey](#)

 [iranhorsey](#)

 [iranhorsey_shop](#)